

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۵۵ - خرداد ۱۳۷۸

نامه "کانون دفاع از حقوق دمکراتیک" به توفان

پشتیبانی نمایم.
کانون دمکراتیک ما در کنار گشایش یک حساب بانکی اقدام به چاپ قبوض کمکهای یکباره و دائمی نموده است. ما از همه انسانهای دمکرات بخصوص خوانندگان توفان انتظار داریم که با رجوع به تک تک دوستان و آشنایانشان آنها را از این امر عاجل آگاه نمایند.

"شما با این کار امکان بقا خانواده‌هایی را تضمین می‌کنید که نیروهای انقلاب ایران‌اند و بر کینه پایان‌ناپذیر آنها نسبت به ارتجاع ایران باید احترام قائل بود. آنها جان‌باختگان زنده انقلاب ایران‌اند که صرفاً واقعیت تلخ چگونگی آنها سند محکومیت ادامه در صفحه ۵

به دنبال درخواست توفان برای کارزار مالی به نفع زندانیان سیاسی نامه‌ای از طرف "کانون دفاع از حقوق دمکراتیک" به دست ما رسیده که با تشکر از این کانون قسمتهایی از آن را در زیر درج می‌نمایم:
"رفقای عزیز حزب کار ایران و سازمان کارگران مبارز ایران (توفان)

بدنبال انتشار مقاله ای در توفان مبنی بر جمع‌آوری کمک مالی برای خانواده‌های زندانیان سیاسی ما عده‌ای از انسانهای مبارز و آزادیخواه که در "کانون دفاع از حقوق دمکراتیک" گرد آمده‌ایم تصمیم گرفتیم به ندای این دو تشکل مورد اعتماد برای کمکهای مادی و معنوی به خانواده‌های زندانیان سیاسی پاسخ مثبت دهیم و از کارزار انسانی شما

استراتژی امپریالیسم در آستانه هزاره سوم

آموزش‌های نیروهای انقلابی از تجاوز امپریالیست‌ها به یوگسلاوی

۱- ماهیت امروزی پیمان ناتو و استثمار کهن



پیمان "ناتو" یک پیمان تجاوزکارانه است. هرکس پس از تجاوز بیش‌زمانه امپریالیست‌ها به یوگسلاوی هنوز آنرا نفهمیده باشد به بیماری غیر قابل درمانی مبتلا شده است که دیگر بر وی حرجی نیست. این بیمار وقتی در میدانهای نفتی آبادان اسلحه سرباز آلمانی، انگلیسی، هلندی، فرانسوی، آمریکایی بر سینه‌اش قرار گرفت، چشمش باز خواهد شد. "ناتو" فقط برای مقابله با پیمان "ورشو" آنطور که تبلیغ می‌کردند ضرورت نداشت، این پیمان نظامی برای حفظ منافع امپریالیسم و توسعه مناطق نفوذ وی و تسلط بر بازار مواد اولیه و بویژه مواد سوختی لازم است. حمله به یوگسلاوی آغازی دردناک برای یک تجاوز جهانی و به اسارت در آوردن ملل است. عصر استعمار کهن در نظم نوین امپریالیستی احیاء می‌شود. استعماری که با فروپاشیدن جهان سرمایه‌داری با پیدایش انقلاب اکتبر و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در یک ششم کره ارض به پایان رسیده بود دوباره با نفی تمامیت ارضی ممالک سر بر می‌آورد. امپریالیست‌ها جهان را به عقب بر می‌گردانند.

ممالک جهان را بر سر میز مذاکره خودشان و بر اساس تناسب نیروی خود با خط کش و نقاله تقسیم می‌کنند و با نیروی مسلح خود در ممالک مستعمره حضور می‌یابند. آنها در پی آنند که اشکالی از استعمار کهنه و نو را پیوند ززند تا منافع آنها برای آتیه تأمین گردد. بوی جنگ نفت و منابع محدود انرژی می‌آید که به خون آلوده است و پیمان "ناتو" شمشیر تیزی است که بر بالای سر ملل آویخته‌اند و حیات و ممات آنها را تهدید

سربازان «ناتو» در حال دادن «درس حقوق بشر» به کودک سومالیایی

۲- امپریالیسم و احترام به قوانین

ما شاهد آنیم که دولت آلمان فدرال و بطریق اولی دول عضو "ناتو"، برخلاف منشور "ناتو"، حتی بر خلاف ادامه در صفحه ۲

می‌کنند. خوب است که ملتها به هوش باشند و بیدار گردند. کمونیست‌ها در این عرصه وظیفه انسانی خطیری دارند. تاریخ در بسیاری موارد شاهد نابودی مللی بوده است که اثری هم از آنها باقی نمانده است. نگذاریم که این تجربه تلخ تاریخ تکرار گردد.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

استراتژی امپریالیسم در آستانه هزاره سوم

آموزش نیروهای انقلابی از تجاوز امپریالیست‌ها به یوگسلاوی

ادامه از صفحه ۱

کلیه قراردادهای بین‌المللی که خود آنها امضاء کرده‌اند، برخلاف قراردادهای دوجانبه با یوگسلاوی که تمامیت ارضی وی را به رسمیت شناخته‌اند، برخلاف قرار داد مشترک دول اروپائی در "سازمان برای امنیت و همکاری در اروپا"، برخلاف منشور سازمان ملل متحد که حقوق ملل را برابر دانسته و آنرا برسمیت می‌شناسد به خاک یوگسلاوی تجاوز می‌کنند. البته دولت آلمان تنها نیست، امپریالیسم انگلستان، فرانسه، هلند، ایتالیا و سایر متحدین آنها در "ناتو" در این جنایت شریک‌اند که آلمان را جلو انداخته‌اند. تجربه جنگ یوگسلاوی نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها برای هیچ قراردادی ارزش قائل نیستند و هیچ قانونی را بجز قانون زور و منافع سیاسی و اقتصادی خود به رسمیت نمی‌شناسند. ما بارها دیده بودیم که قطعنامه‌های مصوبه در سازمان ملل بر علیه اسرائیل بلااثر مانده بود و اجراء نمی‌شد و هیچکس هم از این بابت خم به ابرو نمی‌آورد، هیچکس ککش هم نمی‌گزید که اردوگاه "شتیلا" را با خاک یکسان کردند و هزاران فلسطینی را سربریدند. ولی امروز به روشنی می‌بینیم که دول بزرگ امپریالیستی ماهیت خود را وقتی تضادها تشدید می‌گردد بخوبی نشان می‌دهند و دیگر نمی‌توانند چهره‌های خود را در پس الفاظ عوامفریب به راحتی پنهان کنند. تجربه تجاوز به یوگسلاوی به ما می‌آموزد که فریب قراردادهای بین‌المللی را نخوریم. رسمیت این قرار دادهای به توازن زور و نیروی طرفین وابسته است. حتا صدام حسین هم این را فهمیده است. وقتی که در ایران انقلاب شد و ارتش در هم پاشید وی قرارداد اروند رود را در تلویزیون عراق پاره کرده و به ایران لشکر کشید تا خوزستان را که "جبهه ملی ایران" در ازاء دینارهای عراقی به وی بخشیده بود تصاحب کند. این است مفهوم قرارداد در دنیای امپریالیسم.

۳- امپریالیسم و حقوق بشر و حقوق ملل

امپریالیست‌ها به یک باره مدعی‌اند که حقوق‌های دموکراتیک هم ارزش نیستند. برخی حقوق دموکراتیک سنگین‌تر از برخی حقوق دموکراتیک دیگرند. امپریالیست‌های "دموکرات" آن نیروهائی هستند که حق اظهار نظر و تشخیص درجه‌ی اهمیت احترام به حقوق‌ها را برای تصمیم‌گیری برای خود محفوظ می‌دارند. اگر تا دیروز در تبلیغات امپریالیست‌ها حقوق‌ها همه و همه "طبیعی" بودند، امروز آنقدرها هم طبیعی نیستند. برخی حقوق‌ها

طبیعی‌تر از برخی حقوق دیگرند؟! در موقع تجاوز شوروی به چکسلواکی حقوق ملل مهمتر از حقوق بشر بود و از این جهت آنرا محکوم کرده و اقدامی تجاوزکارانه شناختند. همین کار را با تجاوز شوروی به افغانستان کردند در حالی که در افغانستان از طرف هیچکدام از طرفهای مخاصمه حقوق بشر رعایت نمی‌شد. ولی حال اوضاع عوض شده است و باید نان دموکراسی را به نرخ روز خورد. امپریالیسم برای تجاوز و توسعه طلبی خود به یک پوشش ایدئولوژیک نیاز دارد تا مردم را بفریبید.

امپریالیست‌ها مدعی‌اند که برای دفاع از حقوق بشر به یوگسلاوی تجاوز کرده‌اند، البته آنها واژه تجاوز را به کار نمی‌برند و از واژه "مساعدت بشردوستانه" استفاده می‌کنند. آنها حقوق بشر را مافوق حقوق ملل جلوه می‌دهند. تئوریهایی آنها برای فریب افکار عمومی و ایجاد آمادگی ذهنی تا مردم گوشت دم توپ شوند و مخارج گزاف جنگ را بپردازند، می‌آورند که در عصر جهانی شدن سرمایه و ارتباطات، حقوق ملل مفهوم خود را از دست داده است، ما به سمت حذف مرزها می‌رویم و انسانها را مورد توجه قرار می‌دهیم و برای ما حقوق انسانها در مد نظر است، هرکجا که این حقوق مورد تجاوز قرار گیرد نباید مرزها مانعی برای استقرار این حقوق توسط نیروهای "بشردوست" شود. نیروهای مسلح "ناتو" و آمریکا تضمین‌گران اجرای حقوق بشرند. اما مگر خلق قهرمان صرب که پوزه فاشیسم را بخاک مالید جز بشر نیست. این چه دفاع از حقوق بشری است که باید با کشتار جمعی مردم صرب تحقق یابد؟ آنها بر روی مردم بمب می‌ریزند و بی‌شرمانه مدعی می‌شوند که این حکومت یوگسلاوی است که از مردم برای خود یک سیر بلا ساخته است و گرنه بمبهای ما مقصر نیستند. آدمکشهای امپریالیست طلبکار نیز شده‌اند.

اگر کسی از این ادعاها خنده‌اش نگیرد و یا خشمگین نگردد، حقیقتاً به سفاقت دچار است. امپریالیست‌ها خود همان کسانی بودند که رژیمهای ضد بشر نظیر سینگمانری در کره جنوبی، نگودین دیم در ویتنام، لون نول در کامبوج، سوهارتو در اندونزی، محمد رضا شاه در ایران، سلطان قابوس، ملک حسین، ملک سعود و ملک فیصل در ممالک عربی، ژنرالهای ترکیه، موبوتو و موسی چومبه در کنگو، یان اسمیت، سلطان ادریس، هیلاسلاسی، و سایر حکومتگران آدمخوار در آفریقا بویژه آفریقای جنوبی، ژنرالهای آدمکش در آمریکای جنوبی نظیر باتیستا در کوبا، سوموزا در نیکاراگوئه، ویدولا در آرژانتین، پینوشه در شیلی و... در مورد حمایت

قرار دادند. آنها همان کسانی هستند که بر تجاوز اسرائیل به ملت فلسطین چشم پوشیده‌اند و هر روز شاهد آن هستند که حقوق بشری آنها با سبانه‌ترین وضعی پایمال می‌گردد. ولی خم به ابرو نمی‌آورند. آنها دانشگاههای شکنجه دارند که نمونه آنرا جلاو و شکنجه‌گر زمان شاه تهرانی بعد از انقلاب در جریان دادگاه خود برملا کرد. آنها در کارخانه‌های خود آلات و ادوات شکنجه و داروهای مخدر می‌سازند و از علم پزشکی برای تسلیم انسانها و شکستن اراده آنها استفاده می‌کنند. پلیس ممالک امپریالیستی با عمال امنیتی ممالک تحت سلطه همکاری نزدیک دارند و به رد و بدل کردن اطلاعات مشغولند. آنها سرکوب حقوق ملل یوگسلاوی را توسط رویزونیستهای یوگسلاوی تا آنجا که این کشور چون استخوانی لای زخم بر ضد دنیای سوسیالیسم فعال بود و بعدها تا جائی که در استفاده از تضادها بر ضد ابر قدرت شوروی به کار گرفته می‌شد، تحمل کردند. آنها در آن موقع از وحدت یوگسلاوی حمایت می‌نمودند و به تقویت وی مشغول بودند، آنها کشتار پارتیزانهای کمونیست یونانی با همکاری تیتو در بعد از جنگ دوم جهانی و چشم داشت وی به آلبانی انورخوجه را با دیده تحسین می‌نگریستند، حقوق بشر مردم کوسوو برای آنها قابل بحث نبود، راه دور نرویم وقتی دیکتاتور فاشیستی نظیر توچمان رئیس جمهور کنونی کرواسی و سگ زنجیری امپریالیسم آلمان، صربها را در کرواسی در منطقه کراینا قتل عام می‌کرد دنیا بر این قتل عام بی‌طرفانه نظارت می‌کرد و در تحت تاثیر تبلیغات دروغین امپریالیست‌ها دم بر نمی‌آورد، ولی با تغییر اوضاع جهان سیاست امپریالیست‌ها نیز تغییر کرد.

امپریالیست‌ها حتی نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی در ایران را ناشی از تفاوت فرهنگها جلوه می‌دهند تا به بازارهای ایران بدون کوچکترین مانع و خجالتی دست پیدا کنند. در ایران ما نقض حقوق بشر مانعی ندارد زیرا ما ایرانی‌ها به نقض حقوق خودمان از نظر فرهنگی، ماهیتاً عادت داریم و امپریالیست‌های دل‌رحم نمی‌خواهند خدائی نکرده امری را که مورد نظر مردم ما نیست به زور به ما تحمیل کنند! آیا این بی‌شرمی‌ها تحمل‌آواراست؟

حقوق بشر ابزار اعمال سیاست توسعه طلبانه امپریالیسم در جهان است و گرنه آنها هیچگاه خواهان اجرای حقوق بشر نبوده‌اند. حقوق بشر نه تنها به رسمیت شناختن حق کار برای همه است، بلکه دادن کار به همه نیز جز حقوق مردم محسوب می‌گردد، حال

ادامه در صفحه ۳

استراتژی امپریالیسم در آستانه هزاره سوم

آموزش نیروهای انقلابی از تجاوز امپریالیست‌ها به یوگسلاوی

ادامه از صفحه ۲

۵- ماهیت سوسیال دموکراسی

نخستین سئوالی که مطرح است این است که چرا این کعبه آمال سوسیال دموکرات‌ها و رفرمیست‌های ایرانی به یکباره خونخوار و جنایتکار از کار درآمد؟ مگر قرار نبود که این سوسیال دموکرات‌ها دنیائی بنا کنند که متکی بر حقوق بشر و احترام به آزادی اندیشه و بیان باشد و حق برابر همه در مقابل قانون به رسمیت شناخته شود؟ مگر قرار نبود که ما ایرانی‌ها بازی دموکراسی را از آنها یاد بگیریم و ادای آنها را در ایران در آوریم و واژه‌های پارلمانتاریسم، پلورالیسم، تکفیر قهر و نظایر آنها را هر روز قبل از صبحانه بصورت ناشناخته غرغر کنیم؟ "جامعه مدنی" آنها را برای خودمان به ارمغان بیاوریم؟ مگر این عده که بر سر حکومت هستند همان کسانی نیستند که در "دامن دموکراسی" اروپا در مدارس درس دموکراسی را خوانده و بصورت "آزاد" سالها نمایندگان خود را به پارلمان فرستاده‌اند؟ مگر این عده کسانی نیستند که مدعی احترام به حقوق ملل، دموکراسی، حقوق بشر و مقولاتی از این قبیل بوده‌اند؟ چه شد که همه تغییر ماهیت داده‌اند؟

سوسیال دموکرات‌ها، سوسیال رفرمیست‌های ایران می‌بینند که با رای سوسیال دموکرات‌های اروپا و دموکرات‌های آمریکا ده‌ها هزار کشته به بار آمده و صدها هزار بی‌خانمان شده‌اند.

آیا این همه جنایت اتفاقی است؟ آیا همه تجارب تاریخی نظیر رای سوسیال دموکرات‌ها به بودجه‌های جنگی در ممالک اروپائی قبل از جنگ اول جهانی و سپس شرکت آنها در جنگ به نفع بورژوازی خودی اتفاقی است؟ آیا کمونیست‌ها به رهبری لنین حق نداشتند که خط خود را از این عمال امپریالیسم و مرتدانی نظیر کائوتسکی جدا کنند؟

سوسیال دموکرات‌های ایرانی در این زمینه سکوت می‌کنند زیرا مردم ایران را به سمتی می‌برند تا قربانی تجاوزات امپریالیست‌ها شوند. این سوسیال دموکرات‌ها دشمنان طبقه کارگر و کمونیست‌ها هستند و تمام تلاش آنها در دشمنی با کمونیست است. این عده در انقلاب سوسیالیستی آینده ایران در کنار پیمان "ناتو" خواهند ایستاد.

۶- تبلیغات امپریالیستی و افکار عمومی

فیشر وزیر امور خارجه آلمان در پاسخ به مخالفت‌های اعضای حزب سبزها می‌گوید که وی پس از رسیدن به وزارت نه سیاست سبزها بلکه سیاست آلمان را اجرا ادامه در صفحه ۴

دیگر نیازی ندارد. تجاوز به یوگسلاوی فرمان انحلال سازمان ملل و بی اثر کردن آن است. همین سازمان ملل پفکی که قطعه‌نامه‌های ترش و شیرینش علیه اسرائیل همچگاه تحقق نیافت بودنش از نبودنش بهتر است زیرا دول کوچک در دریای تضادهای امپریالیستی از امنیت بیشتری برخوردار بودند. انحلال رسمی و یا عملی این سازمان چراغ سبز تجاوز و آدمکشی امپریالیست‌ها در تمام جهان است.

اما چرا امپریالیست‌ها بی قانونی را با تکیه بر احترام به حقوق بشر تجویز می‌کنند، چرا حقوق ملل را به بهانه احترام به حقوق بشر به رسمیت نمی‌شناسند، زیرا در توافقات پنهانی مربوط به قرارداد همه‌جانبه سرمایه‌گذاری "Multilaterales Abkommen über Investitionen" (MAI) که از سال ۱۹۹۵ در پاریس تحت نام سازمان همکاری و توسعه اقتصادی OECD میان ۲۹ کشور صنعتی غنی جهان در باره قراری همه جانبه میان آنها برای سرمایه‌گذاری بی قید و شرط در اقصی نقاط جهان صورت گرفت، قرار شد تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ممالک را به رسمیت نشناسند. هدف بیان شده این توافق پنهانی این بود که روند جهانی شدن سرمایه را در نظم نوین جهانی تسریع بخشند و مرزهای دول را از صفحه جغرافیا حذف کنند. این کنسرنها و تراستها و شرکتهای فراملتی هستند که سرنوشت بشریت را رقم می‌زنند. بر اساس این پیمان همه جانبه که به ویژه با مخالفت فرانسه روبرو بود و در این اواخر با مشکلات فراوانی روبرو شد بطوری که ظاهراً به این شکل از دستور کار خارج شده است، حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها مورد سؤال است. سرمایه‌های امپریالیستی حق دارند بدون مانع و رادعی هر جا اراده و آرزو کردند اطراق کنند.

وزنه بیشتری به حقوق بشر دادن و آن را بر حقوق ملل چرباندن در خدمت نقض حاکمیت ملل و تمامیت ارضی آنها و در خدمت این سیاست است. تلاش امپریالیسم آمریکا در درجه اول برای انحلال سازمان ملل و کشیدن "ناتو" به راهی که در کنفرانس MAI در نظر بوده، گستراندن میدان رقابتهای عظیم سرمایه‌های آمریکائی با اروپائی و غارت ممالک ستمدیده است. ساخت و پرداخت این تئوری جدید برای آن است که به پیمان MAI از این طریق صورت عملی ببوشانند.

تشخیص اینکه کجا وزنه حقوق بشر به وزنه حقوق ملل می‌چربد تنها و تنها بعده پنتاگون، واشگتن و لندن و پاره‌ای پایتخت‌های اروپائی است. این است عواقب تجاوز امپریالیسم به یوگسلاوی. این است خطری که جهان و از جمله میهن ما ایران را تهدید می‌کند.

آنکه میلیونها انسان در اروپا و آمریکا بیکارند. حذف استثمار و بهره‌کشی از انسان نیز جز حقوق بشر است، دادن دستمزد مساوی به زنان در مقابل کار مساوی نیز از اجزاء لایتنک حقوق بشر است ولی در هیچ کشور سرمایه‌داری این حقوق تحقق نیافته و نخواهد یافت. زیرا سرمایه از بهره‌کشی انسان و زیر پا گذاشتن حقوق انسانها جان می‌گیرد. امپریالیست‌ها نمی‌توانند حامی حقوق بشر باشند تا ما قسم آنها را برای توجیه تجاوز به یوگسلاوی بپذیریم.

۴- تجاوز به یوگسلاوی و نفی سازمان ملل

امپریالیست‌ها با این تجاوز وحشیانه به یوگسلاوی مجلس ختم سازمان ملل متحد را برگزار کرده‌اند. سازمانی که باید تلاش می‌کرد تا اختلافات و درگیریهای بین دول را از طریق بحث و مذاکره و پا در میانی حل کند. از جنگ جلوگیری کند، به یاری دولی بشتابد که به گرفتاریهای غیر قابل پیش بینی دچار شده‌اند، به حقوق بشر نظارت کند، از حقوق کودکان حمایت کند. به مناطق قحطی زده کمک برساند...

همین سازمان ملل طبیعتاً منافع ممالک بزرگ را همواره در نظر داشت ولی تضاد دول بزرگ امکان تنفس را برای دول کوچک فراهم می‌کرد. سازمان ملل علیرغم همه نکات ضعفش که "توفان" همواره بر آن تکیه می‌کرد تا کسی به معجزات آن دل نبندد، تریبونی بود که دول کوچک و مترقی می‌توانستند برای بیان افکار خود و اعمال سیاست افشاگرانه از آن استفاده کنند. همین که مصوبات ضد صهیونیستی این سازمان از جانب اسرائیل به اجراء در نمی‌آمد برای مردم جهان جنبه افشاءگرانه و آگاه کننده داشت و به کار تبلیغاتی نیروهای مترقی یاری می‌رساند. دقیقاً همان برخوردی که کمونیست‌ها باید به پارلمانهای بورژوازی داشته باشند، همان برخوردی که کمونیست‌ها باید به فاشیسم و لیبرالیسم بورژوازی داشته باشند، شامل سازمان ملل نیز می‌گردد. در این کادر حمایت از سازمان ملل لازم بود و هست.

آمریکا چند سالی است که دیگر کمکهای خود را با حسابگری به این سازمان قطع کرده و وجود آنرا لازم نمی‌بیند. سازمان ملل سدی بر سر راه توسعه و گسترش سریع سرمایه‌های آمریکائی شده و وجودش برای آنها غیر لازم است. آمریکا تا موقعی که این سازمان را در خدمت مطامع خود گرفته بود و رهبری آنرا را در دست داشت به شدت از آن حمایت می‌کرد تا تجاوز خود را به کره و کنگو توجیه کند ولی امروز به این توجیهات

استراتژی امپریالیسم در آستانه هزاره سوم

آموزش نیروهای انقلابی از تجاوز امپریالیست‌ها به یوگسلاوی

ادامه از صفحه ۳

در بازار بورس در حال افزایش است و نابودی یوگسلاوی به جیب عده‌ای پول سرازیر می‌کند. جالب این است که در کنفرانس دو هفته پیش مسئولین امور اقتصادی، آنها بر سر باز سازی یوگسلاوی به توافق رسیدند و سفارشات صنعتی را از هم اکنون که جنگ پایان نیافته برای روز بعد از جنگ بین خود تقسیم کردند. از همین امروز تعیین نمودند که کدام کارخانه را در یوگسلاوی باید نابود ساخت تا باز سازی آن پول فراوانی را به جیب فلان کارخانه اروپائی بریزد. ییکاری را از بین ببرد و به شکوفائی اقتصادی منجر شود. قاتل‌های مدرن فکل و کراوات دارند و با دستکش‌های سفید آدم می‌کشند. جنگ یوگسلاوی به روشنی حیل‌گری و تزویر بورژوازی را نشان می‌دهد. این ماهیت سرمایه‌داری است و تا سرمایه‌داری برپاست وضع چنین خواهد بود.

۸- سرشت امپریالیسم و لنینسم

تجربه نشان می‌دهد که امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری و سرمنشاء جنگ و ناامنی است. سرشت امپریالیسم هیچگاه تغییر نکرده و تا نابودی سرمایه‌داری تغییر نخواهد کرد. جنگ یوگسلاوی و تدوین سیاست نظم نوین امپریالیستی برای هزاره دوم حاکی است که تئوریهای لنین اعتبار خود را داشته و دارد و هیچ کمونیستی نمی‌تواند لنینست نباشد. تکیه بر لنینسم و برافراشتن پرچم آن بجای قایم شدن زیر پرچم "سوسیالیسم علمی" خط روشنی است که کمونیست‌ها را از اپورتونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها متمایز می‌سازد.

امپریالیست‌ها با روشنی می‌خواهند سرنوشت ملل را کنترل کرده و آنرا در دست بگیرند و این امر بطور محتمل با مقاومت مردم روبرو خواهند شد. ما در دورانی بسر می‌بریم که مبارزه ضد امپریالیستی و ملی مجدداً جای ویژه خود را در عرصه مبارزه طبقاتی پیدا می‌کند و تروتسکیست‌های بی‌وطن ایرانی ناچارند در کنار امپریالیست‌ها قرار گیرند و برای فرا رسیدن انقلاب جهانی روز شماری کنند و به نفی میهن دوستی کمونیست‌ها و تحریف مفاهیم ملی و ملت و مبارزه ملی‌پردازند. هر کس با لنین و استالین در افتاد به این سرنوشت غم‌انگیز دچار خواهد شد.

تنها انقلاب است که جلوی جنگ امپریالیستی را خواهد گرفت. بر کمونیست‌هاست که در حزب واحد طبقه کارگر گرد آیند، انقلاب ایران را رهبری کنند و در عرصه بین‌المللی برای تقویت جنبش انترناسیونالیستی فعال باشند. راه نجات دیگری نیست. □

جنایتکار جنگی بدل می‌شود که باید وی را ترور و یا دستگیر کرد تا در لاهه به عنوان جنایتکار جنگی به محاکمه کشیده شود. برای سرش مثل سر سلمان رشدی جایزه تعیین می‌کنند. و این در حالی است که قصد دارند ژنرال پینوشه را از لندن یواشکی راهی شیلی بکنند. حتا مردم آلمان شاهدند که چگونه قانون اساسی آنها یعنی رکن مهم زندگی مشترک آنها بی‌شرمانه زیر پا گذاشته می‌گردد ولی سکوت می‌کنند و به دنبال نماینده امپریالیست‌های در قدرت روانند. بر کمونیست‌هاست که این نتایج جنگ یوگسلاوی را درک کنند و بدیگران بیاموزند.

۷- عواقب جنگ

جنگ یوگسلاوی چهره جهان را تغییر خواهد داد.

"رو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پایمال است".

بر مصداق این ضرب المثل ممالک جهان چتر امنیت خود را از دست می‌دهند. دول جهان از آینده خود بیمناک خواهند شد. چه دلیلی دارد که چین و هندوستان و پاکستان مورد حمله قرار نگیرند. چرا اسرائیل به ایران حمله نکند؟ این امر بدانجا منجر می‌گردد که دول ضعیف یا خود را به دامن امپریالیست‌ها از ترس سایر امپریالیست‌ها بیافکنند و یا بودجه نازل خود را در خدمت خرید سلاح‌های جنگی و بویژه سلاح‌های کشتار عمومی قرار دهند و یا پیمان‌های جدید نظامی و امنیتی مشترک ایجاد کنند. چرا نباید چین و روسیه و هندوستان برای حفظ تعادل نظامی در جهان متحد شوند. چهره سیاسی دنیا پس از جنگ یوگسلاوی در حال تغییر است. برخی دول اروپائی که متوجه خطر از دست رفتن سازمان ملل و عواقب نبود آن برای خودشان شده‌اند، می‌خواهند ماهی تازه را تا هنوز جان دارد از آب بگیرند. روشن است که اگر یوگسلاوی بمب اتمی داشت امروز مرزهایش این چنین بشیرمانه مورد تجاوز قرار نمی‌گرفت و تمام هستی مردم یوگسلاوی تا صد سال آینده از بین نمی‌رفت. همین گسترش تصاعدی تسلیحاتی پوله‌های کلانی را به جیب صنایع تسلیحاتی می‌ریزد و جهان را یک قدم دیگر به نزاع‌های منطقه‌ای و جهانی نزدیک می‌کند. مردم که باید با مالیات خود بودجه‌های دولتی را که خرج خریده‌ها و مصارف جنگی می‌شود و به جیب صنایع تسلیحاتی می‌رود، تامین کنند روز بروز فقیرتر می‌شوند و این در حالی است که با افزایش تورم از قدرت خرید مردم کاسته شده و فاصله طبقاتی بیشتر می‌گردد. بورس‌های صنایع

می‌کند. بگذریم از اینکه استدلالی به این مضحکی برای بندبازی سیاسی نمی‌توان یافت. لیکن در این استدلال نکته مهمی نهفته است و آن اینکه سیاست آلمان سواى سیاست سبزه‌هاست و فیشرها هیچکاره‌اند، در پلورالیسم امپریالیستی و پارلمانتاریسم بورژوائی این مهم نیست که کدام حزب از احزاب رنگ و وارنگ به حکومت برسد، زیرا اساس سیاست امپریالیسم را نه پارلمان و وجود تعدد احزاب بلکه ضرورت حرکت سرمایه‌های امپریالیستی یعنی بانک‌ها و صنایع تعیین می‌کنند. آزادی بیان و عقیده و پارلمان و انتخابات آزاد فربیی بیش نیستند که به خورد مردم می‌دهند. اینکه باید یوگسلاوی را تجزیه کرد از موقع روی کار آمدن فیشر و یا شرودر در آلمان انجام نگیرد. این سیاست را امپریالیسم آلمان از زمان سرکار بودن احزاب دموکرات مسیحی و دموکرات‌های آزاد اجراء می‌کردند. سوسیال دموکرات‌ها و سبزه‌ها همان سیاست را که سیاست آلمان-بخوانید منافع امپریالیسم آلمان- باشد اجرا می‌کنند. این حضرات که با گرفتن حقوق‌های گزاف و زندگی‌های شاهانه فاسد و خریداری شده‌اند اگر به جان خود علاقمند باشند آنچه "استاد ازل گفت بگو می‌گویند". ما اگر آلمان دموکرات را نمونه بگیریم می‌بینیم که همه احزاب آلمان بجز حزب سوسیالیست‌های دموکرات PDS یک صدا در بوق تبلیغاتی می‌دمند که هدفشان از تجاوز به یوگسلاوی اقدامی بشر دوستانه است. شب و روز خوراک مردم آلمان دروغ‌های رسانه‌های گروهی شده است. مصاحبات ساخته و پرداخته تهوع‌آور، صحنه‌های ساختگی و یا مغرضانه و بعضاً واقعی از فشار به مردم کوسوو، پخش اکاذیب از جمله اینکه رهبر آلبانیائی‌های کوسوو به قتل رسیده است و سپس ادعای اینکه تصاویر وی در تلویزیون یوگسلاوی قدیمی است و مربوط به دو سال پیش است و سپس ادعای اینکه وی مسئول اظهارات خود نیست زیرا تحت فشار و تهدید میلسوویچ بوده و زیر تاثیر داروهای مخدر است و سرانجام تلاش برای اینکه یک سازمان ارتجاعی بنام "اوپچکا" را بنام ارتش آزادیبخش جا بیندازند. آلمان‌ها با این روش افکار عمومی می‌سازند و این نشان می‌دهد که بورژوازی تا چه حد راحت می‌تواند افکار عمومی را تغییر دهد و در پارلمان اکثریت را نصیب خود کند و یا خارجیان را به آتش بکشد و از آلمان بتاراند. معلوم می‌شود که افکار عمومی آلت فربیب بورژوازی است. پزیدنت میلسوویچ که تا دیروز پزیدنت بود به یکباره به

سپاه پاسداران...

شود. به موجب این تصمیم، سپاه پاسداران به طور مستقیم درگیر مجموعه‌ای از فعالیت‌های سودجویانه شد. در حال حاضر شبکه وسیعی از شرکت‌های وارداتی، صادراتی، خدماتی، ساختمانی تحت پوشش سپاه پاسداران فعالیت می‌کنند. نمونه‌هایی از فعالیت وسیع شرکت‌های وابسته به سپاه را در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- برخی از فرماندهان بالای سپاه در کارخانجات بزرگ مانند ایران‌وانت، کیان‌تایر، شرکت کاترپیلار، شرکت مرمکالا، سهم عمده‌ای را به دست آورده‌اند.

۲- سپاه به طور غیرمستقیم، از طریق بنیاد مستضعفان، در نیویورک، مرغ آمریکایی تولید شده به وسیله شرکت «تایسون» را وارد کشور می‌کند. این شرکت در ایالتی که رییس جمهور فعلی آمریکا «کلینتون» از آنجاست، قرار داشته و دختر «تایسون» مشاور اقتصادی کابینه کلینتون است.

۳- صنایع وابسته به سپاه تولیدکنندگان اصلی بشقاب‌های ماهواره‌ای هستند. قبل از تصمیم مجلس مبنی بر غیرقانونی اعلام کردن آنتن‌های ماهواره‌ای، این بشقاب‌ها مستقیماً با استفاده از آهن سفید وارداتی سپاه در تأسیسات سرخه حصار متعلق به سپاه تهیه می‌شد. پس از تصمیم مجلس مبنی بر ممنوع بودن این بشقاب‌ها و پس از آن که فرماندهان سپاه سوده‌های کلانی را در این ارتباط به جیب زدند، آهن سفید وارداتی از طریق سپاه در اختیار تولیدکنندگان به اصطلاح مستقل قرار گرفت.

۴- شرکت‌های وابسته به سپاه از طریق سنگاپور، تجهیزات الکترونیکی ساخت آمریکا را وارد می‌سازند.

۵- برخی از فرماندهان سپاه پاسداران با همیاری و همکاری محسن رفیق‌دوست، در طرح‌های بزرگی مانند ساختمان بزرگ‌راه تهران- شمال شریک شده‌اند و پول‌های کلانی به آنها می‌رساند.

۶- سپاه با کشورهایی مانند انگلستان، فرانسه، برزیل، کره شمالی، چین و ترکیه معاملات تسلیحاتی گسترده برقرار کرده است و در همه آن‌ها ریش و سبیل فرماندهان سپاه چرب می‌شود.

سیاست «خودکفایی اقتصادی سپاه» حیل‌ای بود برای شریک شدن این نهاد و به ویژه فرماندهان بالای سپاه در غارتگری‌های بازار. فعالیت مستقل سپاه در زمینه‌های اقتصادی، به شکاف عظیم طبقاتی در صفوف آن انجامیده است. بسیاری از اعضای سپاه از امکانات رفاهی چشمگیری برخوردارند. آنها در حالی که صاحب واحدهای

مسکونی و تجاری بیشمار شده‌اند، در واحدهای مسکونی سپاه در شهرک‌های «لویزان» و «امید» در واحدهای چهار تا شش اتاقه زندگی کرده، با اتومبیل‌های آخرین مدل وارداتی مجهز به بیسیم بین تهران و ویلاهای شخصی خود در شمال رفت و آمد کرده و فرزندان‌شان در آموزشگاه‌های اسلامی خصوصی مجهز به پیشرفته‌ترین وسایل آموزشی، تحصیل می‌کنند. یکی از این مدارس ویژه را در خیابان «دولت» تهران می‌توان دید که دانش‌آموزان آن، با محافظ به مدرسه آمده و به خانه بازمی‌گردند. و این در حالی است که برخی از اعضای سپاه قادر به گذراندن امور ابتدایی زندگی نبوده و مجبورند بعد از ظهرها به مسافركشی یا دست‌فروشی بپردازند.

تضاد اقتصادی میان بخشی از اعضای سپاه با بسیاری از کادرها و فرماندهان سپاه به عمیق‌تر شدن اختلاف نظرهای سیاسی در صفوف سپاه انجامیده است. که نمونه برجسته آن در حمایت علنی فرماندهان بالای سپاه از کاندیدای جناح راست افراطی در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری هفتم و اعتراضات وسیع بسیاری از اعضای سپاه به دخالت سپاه در فعالیت‌های سیاسی دیده شد. در چارچوب استقلال اقتصادی سپاه، این نهاد از حوزه سیستم بازرسی کشور خارج بوده و درباره دخل و خرج خود به هیچ نهاد و ارگانی جوابگو نیست. در حالی که واحدهای مشابه در درون ارتش تابع سازمان بازرسی کشوری بوده و همه ساله به حساب دخل و خرج آن‌ها رسیدگی می‌شود. این دوگانگی برخورد، یکی از دلایل اصلی تشنج و تضاد موجود بین این دو نهاد است. سپاه پاسداران ارگان مهم سرکوب رژیم استبداد دینی است. لومین پروتاریا نیروی اصلی تشکیل‌دهنده سپاه است و تحت هدایت فرماندهان وابسته به محافل بازاریان و عارتگران اقتصادی و روحانیون مرتجع، در راستای سرکوب آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مردم و پاسداری از ارتجاع و حکومت دینی عمل می‌کنند. □

حزب کمونیست...

کمونیستهای فرانسوی، به چنین حزبی که در ساختن آترناتیو انقلابی بجای نظام سرمایه‌داری امپریالیستی باشد، یاری می‌رسانند. به دو مناسب برای آن‌ها دورود می‌فرستیم. یکی برای اقداماتشان و دو دیگر بخاطر دستاوردهای آنان که چون پیکانی، دشمن مشترک ما امپریالیسم فرانسه را هدف قرار داده و همچنین بعنوان تاکید و تأیید ثمرات حیات بخش مارکسیسم-لنینیسم که در شرایط کنونی بکار گرفته می‌شود و مبارزه برای نیل به سوسیالیسم و کمونیسم.

کشتار...

نازستی به خون کشیده شدند.

قابل توجه است که این کشتار دسته‌جمعی از یک سال پیش برنامه‌ریزی شده بود. مطابق گزارش پلیس با کشف دفترچه یادداشتی از یکی از دانش‌آموزان هوادار گروه مزبور پرده از این جنایت هولناک برداشته شد. طبق گزارش به دست آمده دو نازیست آدمکش که ۱۷ و ۱۸ ساله بودند، در طول یک سال نقشه ساختمان مدرسه را دقیقاً بررسی کرده و قبل از روز جنایت مقدار بسیار زیادی بمب در قسمت‌های مختلف مدرسه جاسازی کرده بودند که تمامی آن‌ها کشف و ختی گردید. این جنایت هولناک در شهری اتفاق افتاد که از دیرباز سیاهپوستان آن‌جا را به عنوان مأمن و پناهگاه خویش انتخاب کرده بودند و سالیان مدیدی در کنار سفیدپوستان زندگی می‌کردند. حدود ۶ سال پیش یکی از مزدوران سرمایه‌داری در این شهر تبلیغات گسترده‌ای را در این شهر بر علیه سیاهپوستان آغاز کرد. این مزدور علناً در تبلیغات خویش اظهار می‌داشت که سیاهپوستان عامل آلودگی نژاد سفید هستند و می‌بایست به پالایش نژاد سفید پرداخت. این مزدور توانا با امکانات فراوان اکثریت سفیدپوستان را علیه سیاهپوستان بسیج کند. و در انتخابات سال گذشته ۶۵٪ آرای آن‌ها را به دست آورده و به مجلس راه یابد. پس از جنایت ۲۰ آوریل تمامی شاهدان که اکثراً سفیدپوست بودند یک صدا اعلام کردند که عامل اصلی این کشتار نماینده مزدوری است که سال‌ها با تبلیغات دروغین مار در آستین پروراند و جانی ساخت.

کانون کمک...

جمهوری اسلامی است* (توفان شماره ۵۲) کمک‌های جمع‌آوری شده تماماً در اختیار "توفان" قرار خواهد گرفت.

رفقا و دوستان علاقمند کمک به کارزار دفاع از خانواده زندانیان سیاسی می‌توانند با رجوع به سندی‌های کارگری، سازمانها و احزاب دمکراتیک، شخصیت‌های انسان دوست و همچنین برگزاری جلسات سخنرانی و فروش غذا در جشنها ما را در این امر مهم یاری رسانند. ارسال تجارب انجام شده و انتشار آن میتواند در نقاط دیگر مورد استفاده قرار گیرد...

شماره حساب برای کمک‌های مالی به خانواده زندانیان سیاسی در آلمان:

B. Bohle
VOLKSBANK

شماره حساب 6222.06
کد بانک 5139000

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری

آغاز فروپاشی...

می‌کند و کرده است انصراف از مبارزه قهرآمیز و دل خوش کردن به مروت و انصاف طبقات حاکمه است. تصورش را بکنید که پرولتاریای مسالمت‌جو از طریق پارلمان موفق به کسب اکثریت شده است و از فردا قصد دارد ارتش ضد مردمی را منحل کند و یا بانکها و کارخانجات را به مالکیت دولت پرولتاری در آورد. آیا غیر از این است که با مقاومت روبرو می‌گردد و بورژوازی خونخوار دمار از روزگارش بعلت این کودنی در می‌آورد. فکر کنید پرولتاریای به قدرت رسیده از پشت تریبونهای مجلس اعلام می‌کند که از فردا سازمان امنیت منحل است و جنایتکاران به سزای اعمال خود می‌رسند. چه خواهد شد؟ هیچ! امنیتی‌ها به ریشش می‌خندد و چند مامور مسلح می‌فرستند تا نماینده آنها را از پشت تریبون مجلس پائین بکشد و دهانش را بدوزد و بزدان بیا فکند زیرا مردم را به قیام مسلح ترغیب کرده است. قوای نظامی آماده باش می‌دهد و تدارک کودتا را خواهد چید. اگر امکان‌گذار مسالمت‌آمیز مقدور باشد و فعلیت داشته باشد پس چه نیازی به دیکتاتوری پرولتاریا و یا ارتش سرخ است. اگر برای کسب قدرت سیاسی به قهر نیاز نیست چرا پس از کسب قدرت سیاسی و برای حفظ آن باید به قهر متوسل شد؟ اگر بورژوازی آنقدر سربزیر است که قدرت سیاسی را دو دستی به پرولتاریا بخشیده مگر بیمار است که آنرا دوباره از وی طلب کند؟! بر مبنای تئوری خروشچف بورژوازی سربزیر تا رسیدن به مرحله کمونیسم تسلیم پرولتاریا شده است و به انحلال خود رای داده است. آیا این تصورات موهومی نیست و از عقل علیل سرچشمه نمیگیرد؟

در ادامه این نظریات رویزیونیستی سرفاله پراودا در ۷ ژانویه ۱۹۶۳ بر علیه مارکسیست‌لنینیستهای مخالف رویزیونیسم می‌نویسد: "دگماتیستها که عملاً بدست آوردن قدرت را توسط طبقه کارگر از راه مسالمت‌آمیز نفی می‌کنند در حقیقت زندگی را جاندار نمی‌بینند." تمام تاریخ زنده و جاندار مبارزه طبقاتی نشان نداده است که خون آشامان و مرتجعین به میل خود و بر حسب احترام به حقوق و منافع اکثریت از قدرت سیاسی منصرف شده باشند و با ابراز پوزش دو دستی قدرت سیاسی را به طبقات تحت ستم واگذار کرده باشند. تاریخ نشان می‌دهد هیچیک از مسایل مربوط به مبارزه طبقاتی هرگز بجز از راه قهر حل نشده است. این قهر بوده که قابل جامعه کهن است و تاریخ را به پیش برده است.

لنین می‌گفت: "فقط بخت برگشتگان و ابلهان می‌توانند تصور کنند که پرولتاریا از راه شرکت در انتخاباتی که در زیر یوغ بردگی مزدوری انجام می‌گیرد ابتدا اکثریت را به چنگ آورد و فقط پس از آن قدرت را تصرف کند. این نهایت سفاقت و ریاکاری است، این جانشین کردن

مبارزه طبقاتی و انقلاب با آرائی است که در رژیم کهنه و در زیر قدرت کهنه ابراز می‌شود."

تجربه ایران که حکومت ملی دکتر مصدق بر سر کار بود را بنگریم. مصدق نه تنها کمونیست نبود، نه تنها با زحمتکشان میانه خوبی نداشت، مدتهای مدید حتا با امپریالیسم آمریکا مماشات می‌کرد و از رژیم مشروطه سلطنتی نیز دفاع می‌نمود. امپریالیسم و طبقات مرتجع داخلی به وی رحم نکردند و وی را با کودتا از کار بر کنار کردند. به حکومت آینده در شیلی نگاه کنیم که با اکثریت آرا مردم انتخاب شده بود. "سیا" و طبقات ارتجاعی شیلی بر علیه وی کودتا کردند و دیکتاتور خون‌آشامی نظیر ژنرال پینوشه را بر سر کار آوردند. آمریکا از ترس پیروزی کمونیستها در انتخابات ویتنام به آن کشور لشکر کشید و رژیم نگودین دیم را مستقر ساخت که به کشتار صدها هزار مردم ویتنام منجر شد. در اسپانیا علیرغم اینکه اکثریت مردم به جمهوری رای دادند و بساط سلطنت را بر چیدند، سلطنت طلبان بیاری فلالنژیستها و فاشیستها با توسل به قهر ضد انقلابی آلمانها و ایتالیائیها مجدداً بر سر کار آمدند و ده‌ها هزار مردم مبارز اسپانیا را از دم تیغ گذراندند و به مهاجرت واداشتند. در نیکاراگوئه که اکثریت مردم، ساندنیستها را پذیرفتند و به آنها رای دادند، امپریالیستها و طبقات ارتجاعی بقدری به ضد انقلاب مزدور نیکاراگوئه که ساکن هندوراس بودند کمک نظامی کرده و در امور داخلی نیکاراگوئه دخالت نمودند که آنها را با تحت فشار قرار دادن سیاسی و اقتصادی از پای در آوردند. می‌توان بر این سیاهه موارد عدیده دیگری را نیز افزود.

هم اکنون اروپای متجاوز، در همکاری با آمریکا تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی مردم یوگسلاوی را مورد تجاوز قرار داده است. افکار عمومی را دستگاههای تبلیغاتی بنفع جنگ و آدمکشی و تجاوز ساخته و پرداخته‌اند. این آن اکثریتی است که بورژوازی قادر است هر آن اراده کند در زمینه فقدان حزب طبقه کارگر قدرتمند، با زور تبلیغات و فریبکاری آماده گرداند. وی قادر است با امکانات وسیعی که دارد از اکثریت شدن طبقه کارگر جلو گیرد. ما تجربه حزب کمونیست فرانسه را در مقابل خود داریم.

در فرانسه حزب کمونیست بر اثر مبارزه قهرمانانه خود علیه اشغالگران فاشیست نفوذ و اعتباری فوق‌العاده‌ای یافت، در تدوین قانون اساسی نقش مهمی بازی کرد، در انتخاباتی که در ۱۹۴۶ انجام شد توانست ۱۸۲ کرسی پارلمان را در اختیار خود در آورد، در دولتی که دوگل تشکیل داد حزب کمونیست نیز شرکت داشت. اما همین که بورژوازی فرانسه موقعیت خود را تا حدودی مستحکم ساخت با فشار و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا کمونیستها را از دولت راند. این همان کاری بود که در چهارچوب استراتژی بعد از

جنگ گرم و آغاز جنگ سرد، امپریالیسم با وزرای حزب توده در کابینه قوام در ایران نیز انجام داد. در سال ۱۹۵۱ در قانون انتخابات دست برد که بر اثر آن تعداد کرسی‌های پارلمانی حزب کمونیست از ۱۸۲ به ۱۰۳ نزول کرد. در انتخابات ۱۹۵۶ حزب کمونیست باز تعدادی از کرسیهای خود را در پارلمان افزایش داد و به ۱۵۰ رسانید. اما بورژوازی انحصاری فرانسه در ۱۹۵۸ دوباره در قانون انتخابات تغییراتی وارد کرد و در نتیجه تعداد کرسیهای حزب کمونیست فقط به ۱۰ کرسی رسید یعنی بی‌یکبار ۱۴۰ کرسی از دست داد و این روند همانگونه ادامه داشت تا ویروس رویزیونیسم این حزب را بطوری از پای در آورد که ارگان حزب کمونیست را نیز بیک روزنامه بورژوائی معمولی تنزل داد و از آرمانهای کمونیسم دست برداشت. حتی آخوندها نیز یاد گرفته‌اند که حد نصاب سنی جوانان را برای شرکت در انتخابات بر حسب موقعیت سیاسی خودشان افزایش و یا کاهش دهند. دست بورژوازی برای هر شگردی در این زمینه باز است.

رویزیونیستها در برنامه حزب رویزیونیستی خود در اتحاد شوروی آوردند:

"طبقه کارگر و پیشاهنگ آن - احزاب مارکسیستی - لنینی می‌کوشند انقلاب سوسیالیستی را به شیوه مسالمت‌آمیز انجام دهند. تحقق این امکان می‌توانست با منافع طبقه کارگر و همه مردم، با منافع مشترک همه ملت در کشور مطابقت داشته باشد.

در شرایط کنونی طبقه کارگر بسرکردگی گردان پیش آهنگ خود در یک رشته از کشورهای سرمایه‌داری امکان آنرا دارد که بر اساس جبهه‌کارگری و همه خلقی و بر اساس سایر شکلهای ممکن سازش و همکاری سیاسی بین احزاب و سازمانهای اجتماعی مختلف اکثریت مردم را متحد نموده، بدون جنگ داخلی قدرت حاکمه را در دست گیرد و انتقال وسایل عمده تولید را بدست مردم تامین نماید. طبقه کارگر با اتکاء با اکثریت مردم و با دادن پاسخ دندان شکن به عناصر اپورتونیستی که قادر به دست برداشتن از سیاست سازشکاری با سرمایه‌داران و ملاکین نیستند، می‌تواند به نیروی مرتجع و ضد ملی شکست وارد سازد، در پارلمان اکثریت پایدار احراز کند، پارلمان را از آلت کمک به منافع طبقاتی بورژوازی به وسیله خدمت به مردم زحمتکش تبدیل نماید، مبارزه توده‌ای دامنه داری را در خارج پارلمان گسترش دهد، مقاومت نیروهای ارتجاعی را درهم شکنند و شرایط لازم را برای انجام مسالمت‌آمیز انقلاب سوسیالیستی فراهم سازد... استبعاد ندارد که در شرایط رشد روزافزون نیروهای سوسیالیسم و نیرو یافتن جنبش کارگری و ضعیف شدن ادامه در صفحه ۷

آغاز فروپاشی...

مواضع سرمایه‌داری، اوضاع و احوالی در پاره‌ای از کشورها پدید آید که در آن همانگونه که مارکس و لنین پیش بینی کرده‌اند (تحریف کامل مارکسیسم - توفان) بورژوازی صلاح کار خود را در آن ببیند که موافقت کند وسایل اساسی تولید را از وی با پرداخت عوضی بستانند و پرولتاریا صلاح کار خود را در آن ببیند که "معامله با عوضی" بکند. (نقل از برنامه حزب کمونیست (بخوانید رویزیونیست - توفان) اتحاد شوروی مصوب بیست و دومین کنگره حزب کمونیست (بخوانید رویزیونیست - توفان) اتحاد شوروی ۳۱ اکتبر سال ۱۹۶۱ صفحات ۴۸ تا ۴۹).

بسیاری از احزاب انقلابی و کمونیستی اگر چه بدو در مقابل این تئوری‌های انحرافی ایستادند اما اغلب آنها رفته رفته در مقابل فشارهای مسکو تسلیم شدند و با غلبه عناصر راست و تصفیه کمونیستهای وفادار به مارکسیسم لنینیسم و قبول تزه‌های خروشچف و روبرگرداندن از آموزش انقلابی لنین و استالین به احزاب قانونی و پارلمانتاریستی تبدیل شدند.

در مسئله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم احزاب پرولتاری تنها از نقطه نظر مبارزه طبقاتی بر اساس آموزش مارکسیسم - لنینیسم حرکت کرده و راهی جز انقلاب نمی‌شناسند. تجربیات انقلابات جهان به کرات ثابت نموده است که طبقات حاکمه با طیب خاطر از حکومت دست نخواهند کشید و اگر حتی یک مورد از این جابجائی قدرت اتفاق افتد، نمی‌توان آنرا به مشی عمومی جنبش کمونیستی و اصل نوین استراتژی جنبش بین‌المللی کمونیستی تبدیل نمود. این مشی با اصول سوسیال دموکراتها همسان بوده و هیچ مرز بندی با آن ندارد. تضاد کار و سرمایه، تضادی آشتی ناپذیر است که حل آن تنها از طریق نابودی یکی از قطبین تضاد و در اینجا نابودی بورژوازی میسر است. این دو قطب را تحت هیچ شرایطی نمی‌توان با یکدیگر آشتی داد و آنتاگونیسم بین آنها را رفع نمود. این تضاد با انقلاب پرولتاری و استقرار سوسیالیسم و نابودی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی قابل حل است. انقلاب قانون عینی تکامل جوامع است و کمونیستها وظیفه دارند که پرولتاریا و توده زحمتکشان و استثمار شونده‌گان را با روح مبارزه جویانه مارکسیستی - لنینیستی تربیت

کرده و آنها را برای یک پیکار نهائی آماده نمایند. آموزش و اعتقادات استالین در این باره به هیچ وجه با رویزیونیستها یکسان نیست. استالین در این باره آموزش می‌دهد که "انقلاب قهر آمیز شرط لازم و اجتناب ناپذیر برای گذار تمام کشورهای تحت سلطه سرمایه به سوسیالیسم است." (گرایش سوسیال دموکراتیک در حزب ما).

و در مورد راه مسالمت آمیز انقلاب می‌گوید: "واضح است که نمی‌توان، اعتقاد به انجام چنین انقلابی از راه مسالمت آمیز در چارچوب دموکراسی بورژوازی که منطبق با سلطه بورژوازی است به معنی از دست دادن ادراک و یا کم کردن مفاهیم عادی بشری و یا به معنی روی برتافتن از انقلاب پرولتاری بطرزی آشکار و بیشرمانه است" (در باره مسائل لنینیسم - کلیات استالین - جلد ۸).

البته کمونیستها همواره از امکانات پارلمان بویژه در شرایطی که توده‌ها آمادگی مبارزه قهرآمیز را نداشته و جنبش توده‌ای در حال اعتلاء نیست استفاده می‌کنند. این یک امکان مهم برای استفاده از تربیونی است که می‌شود از آن به افشاء بورژوازی مبادرت کرد و به بسیج توده‌ها یاری رساند.

لنین در باره احزاب سیاسی طبقه کارگر می‌گفت: آنها "هوادر استفاده از مبارزه پارلمانی‌اند لکن آنها بیرحمانه" بلاهت پارلمانی را افشاء میکنند یعنی اعتقاد باینکه مبارزه پارلمانی یگانه مبارزه سیاسی و در هر شرایطی شکل عمده مبارزه سیاسی است. و یا در جای دیگر می‌آورد: "حزب انقلابی پرولتاریا برای آنکه از راه انتخابات و مبارزه پارلمانی احزاب، توده‌ها را پرورش دهد باید در پارلمانتاریسم بورژوائی شرکت جوید. اما محدود کردن مبارزه طبقات به مبارزه پارلمانی یا نگرستن به مبارزه پارلمانی به مثابه شکل عالی و قطعی مبارزه که تمام اشکال دیگر باید تابع آن باشند بمعنی قرار گرفتن در سمت بورژوازی علیه پرولتاریاست." برای کمونیستها شرکت در پارلمان یک مسئله تاکتیکی است و آنرا از دریچه منفعتی که به تدارک مبارزه انقلابی طبقه کارگر و بسیج وی برای روز قطعی جدال می‌کند، می‌نگرد.

حال این نظریات کمونیستی را با نظریات رویزیونیستی که امروز لنین و مارکس را هم بدور انداخته‌اند قیاس کنید و فرق دو برخورد ماهیتاً متفاوت به تز "گذار مسالمت" را مشاهده کنید. ادامه دارد

کارگران رزمتان پیروز

روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) امسال کارگران قهرمان ایران در چندین نقطه از مراکز کاری به اعتراض و اعتصاب دست زدند. از جمله اعتراض هزاران کارگر در تهران است. کارگران دلاور واحدهای تولیدی در تهران علیرغم این که کارگزاران رژیم برگزاری تجمع و راه پیمایی را ممنوع اعلام کرده بودند، به خیابان ریختند و جهخت احقاق حقوق حقه خویش به تضاهرات علیه رژیم پرداختند.

این راه پیمایی عظیم که از میدان بهارستان آغاز گردید، به سرعت گروه‌هایی زیادی از مردم را در برگرفت و به سوی مجلس به حرکت درآمد. رژیم ضدبشری جمهوری اسلامی با اعزام صدها تن از مزدوران سرکوبگرش کوشید تا صف متشکل کارگران و مردم را که در حال گسترش بود، از هم بپاشد. در نزدیکی میدان حسن‌آباد گارد ضد شورش رژیم به صف کارگران حمله ور شد. کارگران به مقابله برخاستند. در جریان این درگیری تعدادی از مزدوران رژیم مجروح شدند. حرکت‌های اعتراضی کارگران از چندین نقطه دیگر کشور نیز گزارش شده است.

کارگران شرکت نفت در خرم‌آباد به اعتراض علیه رژیم دست زدند و به خاطر کم کردن حقوق‌ها و گران کردن کالاهای ضروری توسط رژیم به میدان آمدند. کارگران کارخانه ماشین‌سازی خرم‌آباد نیز در همین روز دست به اعتصاب زدند. کارگران و کارمندان مجتمع فولاد مبارکه دست به اعتصاب سه روزه زدند. کارگزاران رژیم از ترس گسترش مبارزات کارگران به دیگر واحدها چندین بار در طول اعتصاب با کارگران به مذاکره دست زدند و سرانجام با پذیرش خواسته‌های اعتصابیون اعتصاب پایان یافت.

اتحاد فدا ییان...

استثمار انسان باشد، این تولید سرمایه داری است حتی اگر متمرکز باشد، ولی چنانچه تولید بخاطر رفع نیازهای فزاینده مادی و معنوی اجتماع بر اساس فن آوری عالی صورت گیرد که متکی بر استثمار انسان نباشد آنگاه این تولید سوسیالیستی است که فقط باید با نظام آگاهانه یعنی برنامه ریزی شده متمرکز و نقشه مند صورت پذیرد.

برنامه این تجربه اندوزی اشتباه را که عدم آموزش درست از تجارب گذشته است مبنای این نتیجه گیری قرار می دهد که اقتصاد متمرکز به تنهایی نادرست است، اما این جمله برنامه به این معناست که در کنار اقتصاد متمرکز باید اقتصاد غیر متمرکز نیز وجود داشته باشد. اگر منظور این است که رهبری اقتصاد آگاهانه، یعنی متمرکز است و مطابق نقشه ای از قبل تدوین شده تولید می کند که این همان اقتصاد متمرکز است ولی اگر منظور آن باشد که به بنگاههای تولیدی اختیاراتی عطا شود که آنها خود بر تمامی روند تولید نظارت داشته باشند که این همان هرج و مرج تولید سرمایه داری است که با مرکز قرار دادن اصل ذینفعی مادی نخست در "خودمختاریهای کارگری یوگسلاوی" و سپس با الگوبرداری خروشچف از یوگسلاوی در شوروی صورت پذیرفت و به فاجعه فروپاشی آن منجر گردید.

سرمایه داری همیشه تبلیغ می کند که دولت صاحبکار خوبی نیست و باین جهت باید به سرمایه های خصوصی امکان رشد داد و دولت باید به این سرمایه ها کمک کند. حتی تجربه ممالک سرمایه داری عکس آنرا نشان می دهد. تا زمانیکه پست، راه آهن، راهها و جاده ها در دست دولت بود به بهترین وجهی اداره می شد و بمحض اینکه به دست سرمایه داران خصوصی که جز سود بردن به چیزی نمی اندیشند منتقل شد کار به فاجعه کشیده است. زیرا آنها از هزینه مخارج مربوط به نگهداری و ایمنی دستگاهها می کاهند و کارگران را به خیابان ریخته تا بازدهی کار را با تشدید بهره کشی افزایش داده و استانداردهای ایمنی شناخته شده را نادیده می گیرند.

خود تجربه شوروی ثابت می کند تا زمانیکه دیکتاتوری پرولتاریا در آنجا برقرار بود شوروی سوسیالیستی دوران لنین و استالین به بزرگترین پیشرفتهای علمی و فنی و فرهنگی و تولیدی نایل آمد. خرابکاری و نابودی اقتصاد شوروی از دوران خروشچف شروع شد.

علت این انحراف فکری در برنامه فدا ییان در این نکته اساسی که چون خط قرمزی در تمام برنامه به چشم می خورد نهفته است که برنامه، شوروی را تا روی کار آمدن یلتسین و شاید هم تا مدتی بعد از

روی کار آمدن وی موقعیکه خود یلتسین به صراحت دشمنی اش را با کمونیسم اعلام کرد، کشوری سوسیالیستی ارزیابی می کند. با این تصور اقتصاد سرمایه داری دولتی و سپس غیر متمرکز دولتی آن عین سوسیالیسم است. پس اگر شوروی سوسیالیستی فروپاشیده علت فروپاشی را نباید در این جستجو کرد که این کشور سالها بوده که فاقد ماهیت سوسیالیستی بوده است بلکه در این امر که در چگونگی تولید از طریق تکیه به اقتصاد متمرکز اشتباه کرده اند بگذریم از اینکه اقتصاد آنها متمرکز نیز نبوده و ما در پائین به آن خواهیم پرداخت -توفان). برای فدا ییان فروپاشی شوروی فروپاشی سوسیالیسم است و نه سوسیال امپریالیسم. این نتیجه گیری منطقی فرار از بحث مربوط به رویزیونیسم است. برنامه که عنصر اقتصاد را در جامعه سوسیالیستی بر ساختمان آگاهانه سوسیالیستی و سیاست حاکم بر این جامعه ترجیح می دهد ناچار است علت شکست شوروی را نه در بروز رویزیونیسم و تغییر ماهیت دولت شوروی بلکه در اقتصاد متمرکز سوسیالیستی بجوید. فرار از بحث رویزیونیسم به نفی اقتصاد متمرکز در سوسیالیسم و به نفی سوسیالیسم منجر می شود. برنامه که ظاهراً می خواهد اشتباهات شوروی را تکرار نکند از آنجا که ولی نمی خواهد وقت خود را با بررسی این اشتباهات بگذرد به همان سرنوشتی دچار می گردد که شورویها شدند. رویزیونیستهای شوروی نیز چون به کارائی اقتصاد متمرکز بعلت خرابکاری خودشان و پیدایش یک قشر مرفه مافیایی اعتقادی نداشتند، اقتصاد را در جهت منافع این قشر مرفه هزار فامیل می گردانند. اولین کارشان این بود که اقتصاد متمرکز را مورد سؤال قرار دهند همین کاری که اتحاد فدا ییان کمونیست می کند. آنها برای برهم زدن اقتصاد متمرکز به تدارک نشستند و کنگره بیست و دوم را به بهانه بسط دموکراسی در خدمت تغییر اقتصاد شوروی برگزار کردند.

در برنامه حزب آوردند: "ساختمان کمونیسم مستلزم توسعه هر چه بیشتر مبانی دموکراتیک رهبری امور... است. دامنه استقلال اقتصادی و اختیارات ارگانها و بنگاههای محلی در چارچوب نقشه واحد اقتصاد ملی در آینده نیز همچنان توسعه خواهد یافت (یعنی تا بحال بوده است -توفان)، در امر تنظیم نقشه باید نقشه ها و پیشنهادهائی که از پائین می رسد و سر آغاز آن بنگاهها هستند نقش روز افزونی ایفا کنند."

و یا "باید در آینده نیز نقش و مسئولیت ارگانهای محلی را در اداره امور اقتصادی بالا برد و باز هم یک سلسله از وظایف ارگانهای سراسری شوروی را در اداره امور اقتصادی به ارگانهای جمهوریها،

وظایف ارگانهای جمهوری را به استانها و استانها را به شهرستانها محول نمود" و یا "در جریان ساختمان کمونیسم رهبری اقتصادی بر پایه ایجاد انگیزه های مادی و معنوی جهت تامین شاخص های عالی تولید استوار خواهد شد".

پس چرا شوروی با اجرای توصیه های اتحاد فدا ییان شکست خورد؟ مگر قرار نبود که اقتصاد پراکنده در کنار اقتصاد متمرکز "راه نجات" سوسیالیسم باشد؟ این پیشنهادات کنگره بیست و دوم سپس توسط رفرمهای کاسیگین گسترده تر صورت عملی بخود گرفت.

بر اساس این رفرمها اقتصاد متمرکز از بین رفت و اختیارات مدیران و موسسات تولیدی افزایش یافت. آنوقت بود که سنگ روی سنگ بند نماند. با تصفیه ۷۰ درصد اعضای کمیته مرکزی منتخب کنگره ۱۹ حزب در کنگره های ۲۰ و تصفیه ۵۰ درصد اعضای کمیته مرکزی در کنگره بیست و دوم حزب، حال نوبت تغییرات اقتصادی رسیده بود.

خروشچف بمثابه نماینده قشر مرفه ممتاز در شوروی در سال ۱۹۵۷ وزارتخانه های مربوط به بخشهای گوناگون اقتصاد و برنامه ریزی اقتصادی را به همین بهانه که اقتصاد متمرکز کارائی لازم را ندارند منحل کرد. وی کنترل و اداره امور اقتصاد را بدست بنگاههای منطقه ای سپرد و مقرر داشت که اصل سود دهی مادی باید اساس تولید در این بنگاهها باشد. امری که در کنگره بیست و دوم مورد تأیید کامل کنگره است.

مختار شدن مدیریت ها که بصورت پراکنده در شوروی بودند بدین مفهوم بود که تعیین دخل و خرج، تولید، انباشت و سرمایه گذاری و خواه ناخواه تعیین دسترنج در اختیار این مدیریت هاست. اقتصاد متمرکز برنامه ریزی شده و هماهنگ جای خود را به تلاشی اقتصادی داد. خروشچف که با شعار "نرمش پذیری اقتصادی" به میدان آمده بود، قانون اساسی ساختمان سوسیالیسم را که استالین کاشف آن بود و رفع نیازهای فزاینده مادی و معنوی همه اجتماع را از طریق رشد و تکامل بدون وقفه تولید سوسیالیستی بر پایه تکنیک عالی در مرکز توجه آن قرار میداد با جنجال مبارزه ضد "کیش شخصیت" بدور افکند و اصل سوددهی مادی را لوکوماتیو اقتصاد شوروی گردانید.

تحت عنوان سیستم جدید اقتصادی پیشنهادات زیر توسط کاسیگین در سال ۱۹۶۵ مطرح می شود: "برای اینکه موسسات تولیدی را در جهت راندمان هرچه بیشتر سوق دهیم، بهترین شیوه عبارت است از این که شاخص سود و سوددهی را مورد استفاده قرار دهیم. درجه سود به مقدار قابل ملاحظه ای تعیین می کند که ادامه در صفحه ۹

کشتار ۲۵ دانش آموز و ده ها زخمی محصول دولتمندان در آمریکا

واقعه تکان دهنده ای که در ۲۰ آوریل جاری در آمریکا توسط یک گروه نازیستی آفریده شد، خود محصول جامعه سرمایه داری آمریکا است. محصول جامعه ای است که در آن دائماً توسط انحصارات غارتگر امپریالیستی، ستیزه جویی و تبعیض نژادی از تربیون های کنگره در بوق تبلیغاتی دمیده می شود. نمایندگان خونخوارترین و جنایتکارترین انحصارات آمریکایی که از به خاک و خون کشیدن هزاران کودک و زن در عراق و یوگسلاوی ابایی ندارند، همیشه در راستای غارتگری و چپاول به تبلیغ اختلاف نژادی، به تبلیغ دودستگی و ستیزه جویی میان ملت ها و دستجات مختلف اجتماعی دامن می زنند.

آنان کسانی هستند که عامل اصلی بوجود آوردن دستجات نازیستی و فاشیستی در جامعه می باشد و با کمک های بی دریغ مالی و با در اختیار قرار دادن همه گونه امکانات، پرورش دهندگان حقیقی اینانیان آدمکش هستند. آنان همانگونه که در گذشته به وسیله آدمکشان حرفه ای بشریت را با بمب های اتمی و شیمیایی در در هیروشیما و ناکازاکی ژاپن و در ویتنام قتل عام کردند، امروز در حالی که در خارج از مرزهای خویش مردم بی دفاع عراق و یوگسلاوی را با بمب های ناپالم و خوشه ای و موشک های کروز به خاک و خون می کشند، در داخل با پرورش آدمکشان، خشونت و آدمکشی را در میان جوانان گسترش می دهند.

در روز ۲۰ آوریل یعنی درست در سالروز تولد ننگ بشریت، ابرجنایتکار جهان آدولف هیتلر در ایالت کلرادو آمریکا دو تن از آدمکشان یک گروه نازیستی که چهره های کریه خود را با لباس مخصوص پوشانیده بودند با مسلسل وارد کلاس های درس شدند و رامبوآبانه ۲۵ تن را کشته و ده ها نفر را زخمی کردند. با شنیدن این واقعه انسان بی اختیار به یاد فاجعه وحشتناک آتش سوزی یوتیوری سوئد می افتد. جنایت هولناکی که در آستانه هزاره سوم میلادی به وقوع پیوست و وجدان بشری را تکان داد و لکه ننگ دیگری در تاریخ بر دفتر جنایات امپریالیسم افزود. در آن فاجعه دلخراش بیش از ۶۷ تن از دانش آموزان در سوئد، در کشوری که خود را مهد دموکراسی می داند (شاید آزاد بودن دستجات راسیستی و نازیستی تروریستی از مشخصات دموکراسی است) در آتش جنایتکارانه راسیست ها سوختند و ده ها نفر مجروح شدند. در فاجعه خونین نژادپرستانه ایالت کلرادو آمریکا ۲۵ تن از دانش آموزان در کشوری که خود را مهد آزادی می داند، توسط آتش مسلسل دستجات ادامه در صفحه ۵

سال ۱۹۶۵، ۲۶ درصد، در سال ۱۹۶۸، ۳۳ درصد و در سال ۱۹۶۹، ۴۰ درصد از سود کارخانه ها و موسسات تولیدی در استفاده کارفرمایان و مدیران قرار گرفت. (از همانجا - توفان).

در اقتصاد متمرکز این سودها در مرکز برنامه ریزی که به وزارت برنامه ریزی مشهور بود واریز می گردید. روشن است که مدیریت های کنونی با این اختیارات فراوانی که داشتند دسترنج کارگران را به جیب می زدند و به تقویت قشر ممتازی در شوروی پرداختند که قدرت سیاسی را بکلی در دست داشت. اختیارات مدیران تا بحدی بود که برای افزایش سود کارخانجات به اخراج کارگران می پرداختند.

مجله "ویراسی" شماره ۱۲ سال ۱۹۷۲ از مجتمع "شچکینو" گزارش میدهد که در آن دست مدیریت در کسب سود هر چه بیشتر و بازدهی کار باز گذارده شده است. در دورانی که این روش در این مجتمع شیمیائی انجام گرفت بیش از ۱۰۰۰ نفر از کار برکنار شدند. اصول این سیستم توسط کمیته مرکزی حزب "کمونیست" شوروی در اکتبر ۱۹۶۹ تصویب گردید و در سال ۱۹۷۳ تقریباً ۷۰۰ موسسه تولیدی را در بر می گرفت. نمونه دیگر موسسه چکینو در یک موسسه تولیدی در شهر "کیروف" می باشد که مدیران این موسسه (زانوف) اعلام کرد که چگونه این سیستم در موسسه تولیدی وی موفقیت آمیز بوده است. وی می نویسد: "بوسیله اخراج کردن، تعداد کارکنان در موسسه کاهش یافت. در مجتمع وسایل حمل و نقل شماره ۱ گاراژ مرکزی و گروه ساختمان منحل اعلام گردید و بدین وسیله ۱۰۰ کارگر از کار برکنار شدند. در اداره شماره پنج نگهداری و تعمیرات ماشین آلات تمرکز پیدا کردند و تعدادی از کارگران بدون شغل ماندند، در قسمت شماره ۹ حدود ۱۰۰ کارگر بیکار شدند..." همین امر بود که وقتی "دوما" را به توپ بستند کارگران حاضر نبودند از این مجلس تجمع بورژوازی مرفه در قدرت حمایت کنند. در زمینه نقش رفرمهای کاسیگین، خودمختاریهای کارگری در یوگسلاوی می توان صفحات بیشماری نوشت لیکن صفحات محدود توفان این اجازه را به ما نمی دهد که بیش از این به این مسئله بپردازیم. در این زمینه کتب فراوانی برای نخستین بار از جانب توفان منتشر شده است که می توانید به آنها مراجعه کنید تا به نادرستی درس آموزی خود از گذشته پی ببرید.

یکی دیگر از علل این انحراف فکری شما بنظر ما مرعوب شدن شما از جانب تبلیغات بورژوازی است که مرتب به اقتصاد دولتی حمله می کند. این واهمه شایسته هیچ کمونیستی نیست. مبارزه طبقاتی ملول از این شانتاژهای بورژوازی خواهد بود. □

اتحاد فدا بیان...

تا چه اندازه یک موسسه به درآمد خالص ملی کمک کرده است و در این رابطه هر موسسه می بایست راههائی جهت ازدیاد نیروی تولیداتی کارگران بیابد "ایزوستیا شماره ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۵ ترجمه شده در مسائل اقتصادی اکتبر ۱۹۶۵).

مدیر موسسه خود می برد و خود می دوزد، شخص وی است که تصمیم می گیرد نیروی تولیدی کارگران را با اخراج آنها افزایش دهد یا راههای دیگری بیابد. اصل سوددهی به قانون اساسی تولید بدل شده است.

این دیگر سوسیالیسم نیست، تولیدی که با هدف سوددهی و نه رفع همه نیازهای اجتماع صورت گیرد سرمایه داری کامل است. مطابق این نظر بیش از ۵۰ هزار موسسات غیر کشاورزی به سیستم جدید تبدیل شدند. در اواخر سال ۱۹۶۸ صناعی که بیش از ۷۶ درصد تولیدات صنعتی را در بر می گرفتند به سیستم جدید منتقل می شوند و در اواخر سال ۱۹۷۱ این رقم به ۹۲ تا ۹۵ درصد رسید. (نقل از کتاب رفرمهای اقتصادی در عمل، اثر دراگیچسکی رئیس اداره روشهای برنامه ریزی در شوروی).

سخن بر سر این یا آن موسسه، این یا آن کارگاه نیست، سخن بر سر یک مشی اساسی اقتصادی یک هدف جدید است که هر روز دامنه وسیعتری در اقتصاد میابد. کاسیگین خود میگوید: "موسسات از قدرت زیادتری در زمینه استفاده از سرمایه های در گردش، کاهش سهام توزیع شده و همچنین پولی که از فروش وسایل مازاد و ارزشهای مادی دیگر بدست می آورند برخوردار خواهند بود." (نقل از ایزوستیا شماره ۲۸ سپتامبر از همانجا).

یعنی مدیران دارای اختیارات کامل اند. باید مبنای کار خود را کسب سود هر چه بیشتر قرار دهند تا بودجه مالی بیشتری از درصد سود کارخانه ها، فروش مازاد وسایل تولیدی و مصرفی را و پول حاصله را به جیب بزنند. این انباشت سرمایه در جیب قشر ممتاز که مافیای جدید شوروی است انبار می گردد. مدیریت ها از اختیارات وسیع برخوردارند و رهبری اقتصاد متمرکز را از بین برده اند. بین رهبری و کارگران شکاف عظیمی ایجاد میگردد.

قانون مربوط به موسسات تولیدی دولتی در چهارم اکتبر ۱۹۶۵ تصویب گردید این قانون می گوید: "مجموعه ای که موسسات بدست می آید می تواند در همانجا در استفاده آن موسسه برای سرمایه گذاری مجدد قرار گیرد" (مسایل اقتصادی ژانویه ۱۹۶۶) و در توضیح و تاثیر همین قانون ترویج پراکنندگی تولید است که دراگیچسکی در کتاب خود اضافه می کند: "از فروش محصولات اضافی که توسط مدیران موسسات تولیدی صورت گرفت، بطور متوسط در

حزب کمونیست انقلابی ولتایک بیست ساله شد

Parti Communiste Revolutionnaire Voltaïque (P.C.R.V.)

ترجمه متنی که از نظراتان می‌گذرد مقاله‌ایست در رابطه با حزب کمونیست انقلابی ولتای علیا که در قاره آفریقا قرار دارد. این کشور در زبان فارسی بنام ولتای علیا و در زبان فرانسه به نام Haut Volta نامیده می‌شود. حدود ۱۵ سال است که نام این کشور تغییر کرده و اکنون در روی نقشه‌های جدید جغرافیا از آن بنام بروکینافاسو Burkina-Faso یاد می‌شود. همسایگانش عبارتند از کشورهای نیجر-نيجریه-مالی-ساحل عاج-توگو.

اهمیت درج این قبیل مقالات در نشریه "توفان" این است که کمونیستهای ایران با مبارزه کمونیستهای سراسر جهان که برای استقرار سوسیالیسم در کشورشان مبارزه می‌کنند آشنا شوند و بدانند که مبارزه طبقاتی در اقصی نقاط جهان ادامه دارد و این شعله خاموش شدنی نیست. کمونیستهای ایران باید بدانند که ما نیز همسنگرانی داریم که در کنار ما قرار دارند.

اکتبر ۱۹۹۸، برای طبقه کارگر و خلق ولتای علیا، گویای دو سالگرد تاریخی است. نخستین آن، سالگرد بیستمین سال تأسیس حزب کمونیست ولتای علیا و دو دیگر سالگرد دهمین سال حیات سندیکای مرکزی انقلابی C.G.T.B. (کنفدراسیون عمومی کارگران-برکینا) می‌باشد.

کمونیستهای ولتای علیا می‌توانند امروز با افتخار نظاره‌گر کاری باشند که علیرغم شرایط سخت و اختناق چه در سطح کشوری و چه در سطح جهانی در شرایطی که در آن زندگی میکنند، به انجام رسانده‌اند. حزب ما که حزبی سیاسی و مخفی است، در سطح بورکینافاسو، بسیار فعال می‌باشد. هوادارانش در تمامی جبهه، در سازمان مقاومت سندیکائی، در زندگی اتحاد کارگران و مردم، در پیکار برای حقوق بشر و خلقها، در دبستانها، مدارس، دبیرستانها، دانشگاهها حضور دارند. در روستاها حزب با تکیه بر مبارزات طبقاتی بر علیه مالکیتهای بزرگ (آقای کومپواره رئیس دولت خود دارای مالکیت بزرگ پنبه می‌باشد)، بر علیه شرکتهای سرمایه‌داری که پنبه را می‌خرند و حتی شرکتی که کود شیمیائی و دیگر مواد مورد نیاز کشاورزی را تهیه می‌کنند، بر علیه دولتی که سرمایه‌های ملی را به باد می‌دهد و از طرح باز سازی آبیاری شانه خالی می‌کند، فعالیتش را توسعه می‌بخشد. در تمامی این اوضاع حزب ما بیش از پیش و بطور سیستماتیک، برای شناساندن برنامه و شعارهایش با نام خویش پا به میدان می‌گذارد. در تمامی زمینه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی دارای برنامه است و نقطه نظر طبقاتی را اشاعه داده و آترناتیو خود را معرفی می‌نماید. این اوضاع از طرف امپریالیسم فرانسه زیر نظر قرار داشته و دقیقاً دنبال می‌شود.

آقای بلزکومپواره Blaise Compaore که پیش از انتخابات به حفظ مقام خود با حمایت فعال امپریالیسم فرانسه مطمئن بود، طی انتخابات تقلبی در ۱۵ نوامبر ۱۹۹۸ این سمت را

دوباره بکف آورد. کومپواره با جلب لطف و تمایل امپریالیسم فرانسه مجدداً به این سمت گمارده شد. این یک ضرورت بی برو برگرد است، زیرا که سرگرد بلزکومپواره در کشور ما برای امپریالیسم فرانسه یک مهره مطمئن به حساب می‌آید. امپریالیسم فرانسه با از دست دادن قدرتش در این منطقه و حتی در قاره آفریقا، از دیکتاتورهای این قاره چون موبوتو در زئیر، ازیادما Eyadema در توگو و غیره دفاع نموده است و اکنون باید با نفوذ دیگر قدرتهای امپریالیستی بویژه آمریکای شمالی که مناطق نفوذش را مورد تهدید قرارداده به مقابله برخیزد. کشورهای تحت سلطه امپریالیسم فرانسه در این منطقه از بحرانهای شدید آشکار و پنهان (چون سنگال، مالی، توگو، نیجر...) رنج می‌برند و کشور ظاهرآ با ثبات سرگرد بلزکومپواره، می‌تواند مورد استفاده امپریالیسم فرانسه جهت سازماندهی حضور دوباره‌اش در آفریقای شرقی و در کل آفریقا قرار گیرد. بهمین جهت است که از انتخاب کومپواره به سمت رئیس جمهوری بورکینا فاسو و همچنین به ریاست سازمان وحدت آفریقا حمایت شدید می‌کند تا از این طریق میدان عملش را رشد بدهد.

این ظاهر آرام، در واقع استفاده از یک مهره نامطمئن است. بحران شدید تمامی تأسیسات دولتی را در بر گرفته است. این بحران احزاب سیاسی مخالف دولت را نیز فرا گرفته است که به تجزیه سیاسی و ارگانیکی اپوزیسیون، رقابت ناراضیان در سطح حزب در قدرت منجر شده است. آنچه که در این میان مهم است امیال و قدرت فرد رئیس جمهور است و بس. سیاست اقتصادی و اجتماعی که در دستور کار دولت قرار دارد سیاست تبهکارانه‌ای است که با فرمان صریح امپریالیستها، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با شیوه‌های اختناق که نتیجه زد و بندهای اجتماعی دولت است، انجام می‌گیرد، حاصل آن تشدید جدائی زرفی بین حکومت‌گران و حکومت‌شوندگان، بین خلق ما و کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کنند، می‌گردد. اپوزیسیون اصلاح طلب یک نقطه ضعف افراطی دارد آنچه که اپوزیسیون قانونی را متحول ساخته، اینست که در جریان انتخابات، بطور ساده و خالص نایب شد.

شرایط پیچیده و مهلک است. اوضاع برای یک هوشیاری انقلابی در اثر بحران آماده است. اما تجربه نشان داده که امپریالیسم و ارتجاع در مقابل هیچ چیز عقب نشینی نمی‌کند. کودتای سانکاریست Sankaristr در ابتدای دهه ۸۰ با هدف سرکوب و خرد کردن حزب ما و جلوگیری از رشد جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی و خفه کردن آن در نقطه انجام گرفت که اتخاذ سیاست نامیونالیسم ارتجاعی (جنگ کشور مالی و ولتای علیا) ایجاد کشمکشهای فزاینده جهت شعله‌ور کردن آتش منطقه‌گرایی و قبیله‌گرایی، توسعه سیاست فساد مالی در مقیاس وسیع از نتایج بالقوه آن بود.

یکی از دستاوردهای غنی مبارزه انقلابی پرولتاریای ولتای علیا که توسط P.C.R.V. رهبری می‌شود، وجود درک و آگاهی از مبارزه بر علیه این دردها و بدور نگاهداشتن بروکینا فاسو از تیره‌بختی و بدبختی است که تعداد زیادی از کشورهای آفریقائی را در بر گرفته است.

این موضوع از آن جهت امکان پذیر است که یک آترناتیو واقعی انقلابی موجود می‌باشد. بیست سال مبارزه خستگی ناپذیر و آکسیونهای حزب ما، به بنحو عمیقی پیکره مبارزه طبقاتی را در کشور ما متأثر کرده و کیفیت معقولی از مبارزه پرولتاریا و مردم ولتای علیا بوجود آورده است.

فعالیت حزب ما، سازمانیابی نیروهای طبقاتی را سرعت بخشید. تخصیص بخشی از فعالیت برای سازماندهی طیف وسیعی از انقلابیون دمکرات با توسل به کار سازماندهی در روند گرماگرم آتش مبارزه و همچنین سازماندهی بخشهای وسیعی از مردم به حول این طیفها که نیروی حامی حزب هستند، سازماندهی مبارزه علیه بورژوازی و امپریالیسم و تقویت اتحاد انقلابی مردم بدور حزب از نتایج فعالیتهای ما بود. در تمامی بخشهای جامعه، خط مبارزه طبقاتی انقلابی از اصلاح طلبان-همکاران طبقاتی (سندیکا، "جامعه مدنی" جوانان و غیره) تفکیک گردیده، آنها بهمت کار حزب و درجه سازماندهی مردم در سطح بالاتری قرار گرفته است.

جامعه ما به دو اردوگاه تقسیم شده است که کاملاً با هم در تضادند. اردوی بورژوازی و امپریالیسم و اردوی مردم به رهبری P.C.R.V.

مبارزات سیاسی، ایدئولوژیکی که در عرض این بیست سال انجام گرفته به پرولتاریا و مردم اجازه می‌دهد که بمنزله نیروی مستقل سیاسی وارد صحنه سیاست شوند. مسیر درست تاکتیکی و سیاسی حزب، به طبقه کارگر و مردم این اجازه را می‌دهد که تا بعنوان بزرگترین سازندگان تاریخ، شیوه و روش مبارزه ظفرنمون و پیرومندانهای را در پیش گیرند. حزب ما آگاهانه هر بار به طبقه کارگر و مردم آترناتیوهای انقلابی را پیشنهاد کرده تا به این طریق روحیه پیگیری را در اردوگاه مردم تقویت نماید. کمونیستهای حزب P.C.R.V.، خود را همواره سکاندار تمامی پیکارهای طبقه کارگر و مردم دانسته و برای منافع آتی آنها مبارزه می‌کند. برنامه حزب انقلابی ولتای علیا، انقلابی، دمکراتیک، ضد امپریالیستی است و پاسخگوی تمامی نیازهای مبرم رشد و توسعه جامعه ولتانیکی می‌باشد که امروز از بخش وسیعی از کارگران در مبارزه دفاع می‌کند. اوضاع برای تقویت صفوف حزبی آماده است و برای حزب امکانات بیشتری بوجود می‌آورد تا توانائی ایفای نقش رهبری خویش را در مرحله کنونی داشته باشد. انقلاب ملی دمکراتیک و مردمی یا انقلاب ملی دمکراتیک توده‌ای و دورنمای آن سوسیالیسم هدف ماست. ادامه در صفحه ۵

جنایت نژادی در آمریکای متمدن

نامه رسیده از یک رفیق

حتماً ماجرای به آتش کشیدن و حمله به خانه‌های "خارجیها" از جمله ترکهای تبعه آلمان توسط نازی‌ها و کله‌گراها در دوران حکومت دست راستی صدراعظم آلمان "هلموت کهل" را شنیده‌اید. حتماً از جنایات نژاد پرستان فرانسوی در دوران حکومت دست راستیها بارها خبردار شده‌اید، حتماً اخبار جنایات برادران تنی این کله‌گراها در کشورهای دیگر اروپائی را بارها خوانده‌اید. اما این بار ما می‌خواهیم از یک جنایت وحشتناک دیگر نه در اروپا بلکه هزاران کیلومتر آنطرف‌ایانوس در دنیای "متمدن" آمریکا آنهم نه در دوران حکومت دست راستی ریگان و بوش بلکه در دوران حکومت "دموکراتهای لیبرال" سخن بگوئیم.

ساعتگاهی بعد از نیمه شب روز ۷ ژوئن یک مرد سیاهپوست بنام جیمز بررد James Byrd در شهر جاسپر Jasper (جاسپر شهرک کوچکی است با جمعیت ۸۰۰۰ نفر که ۵۰٪ آن سیاه پوست و ۵۰٪ آن سفید پوست اند) ایالت تکزاس قدم زنان بعد از شرکت در یک جشن عروسی به خانه‌اش بر می‌گردد که با سه مرد سفید پوست سوار بر یک وانت بار مواجه می‌گردد. این سه مرد ابتداء آن سیاهپوست را کتک زده و بعد پاهای وی را با زنجیر به عقب وانت بار می‌بندند و او را ۵ کیلومتر در جاده‌ای روی زمین می‌کشاند. در آخر جسد تکه پاره شده او را رها کرده و فرار می‌کنند. پلیس سرو دست جدا شده این سیاهپوست را دو کیلومتر آنطرفتر از بدن او پیدا می‌کند. همچنین در محل حادثه یک فندک که روی آن علامت KKK (Ku Klux Klan) حک شده است بدست پلیس می‌افتد. بدینوسیله سه مرد سفید پوست بزودی توسط پلیس دستگیر می‌شوند. روی بدن دو نفر آنها خالهایی وجود دارد که آنها را به سازمانهای نژادی ارتباط می‌دهد. نفر سوم عضو سازمان سفید پوست "ملت آریائی" (Aryan Nation) است.

این جنایت آقدر وحشتناک بود که خبر آن عین بمب ترکید بطوریکه نه تنها مقامات محلی شهر جاسپر مجبور به محکوم کردن آن شدند بلکه آقای کلینتون رئیس جمهور کاخ سفید در یک مصاحبه تلویزیونی آنرا باصطلاح محکوم کرد. اما ریاکاری در این محکومیتها چند روزی بیش زیر پرده نماند. در حالیکه خانواده و دوستان جیمز برد هنوز در عزای از دست دادن از بودند، در حالیکه شهر جاسپر هنوز از شوک این جنایت بیرون نیامده بود، در حالیکه خبر این جنایت هنوز بین ضد نژادپرستان زبان بزبان می‌گشت مقامات مربوطه اجازه یک تظاهرات نژادپرستانه متعلق به KKK را صادر کردند. در ۲۷ ژوئن، تعداد ۲۰۰ پلیس، اف. بی. آی. و رنجهای تکزاسی، ۲۵ نفر اعضای

سازمانهای راسیستی KKK را برای تظاهرات در شهر جاسپر آمده بودند همراهی کرده و از این قاتلین نژادپرست محافظت می‌کردند. علیرغم آنکه مقامات جاسپر و "رهبران" سیاه‌پوست از مردم خواسته بودند که در خانه‌های خود بنشینند و عکس‌العملی نشان خشمگین ندهند، مردم خشمگین به خیابانها آمده و ضد تظاهرات برآه انداختند. اعضای "حزب نوین پلنگان سیاه" (New Black Panther Party) مسلحانه در یک ضد تظاهرات شرکت کرده و چند بار سعی می‌کنند که تظاهرات فاشیستی را برهم بزنند ولی پلیس از این عمل ممانعت بعمل می‌آورد. بیش از ۲۰۰ خبرنگار از آمریکا و اروپا و استرالیا از این تظاهرات عکس برداری می‌کنند.

KKK یک سازمان نژاد پرستانه است که تاریخچه جنایات آن به بیش از صد سال پیش برمی‌گردد. قتل و به دار آویختن سیاهان آزاد شده از بردگی یعنی مثله (Lynching) کردن آنها نمونه‌ای از این جنایت است. سازمان KKK در سال ۱۸۶۶ در دوران بازسازی آمریکا بعد از جنگهای داخلی بین شمال و جنوب بمنظور پاکسازی جامعه سفید پوست از "انگلهای سیاه خارجی" در جنوب آمریکا تشکیل شد. این سازمان بعداً به چند گروه منشعب شده و دامنه فعالیت خود را به ایالات شمالی بسط می‌دهد. هم اکنون یک دوجین از این گروههای راسیستی در آمریکا فعالیت دارند. قتل و تهدید جانی، ایجاد ترس و وحشت بین سیاه‌پوستان و خارجی‌ها جزئی از برنامه روزمره این گروه‌هاست. براستی آیا این جنایت وحشتناک در این دنیای "متمدن" آنهم در سالهای آخر قرن بیستم باور کردنی است؟ حقیقت این است که بورژوازی برای ادامه استثمار خود نیازمند ایجاد تفرقه بین توده‌هاست. سرمایه‌داری نیاز دارد که اقتشاری از جامعه را تحت عناوین "اقلیت‌ها"، "خارجیها"، "آسیائیه‌ها"، "سیاه‌ها" و "مهاجرها" و... از هم جدا کرده و حتی آنها را به جان هم بیاندازد. هر چه این نوع تقسیم‌بندی‌ها بیشتر باشد مبارزه مستقل طبقه کارگر برای کسب منافع طبقاتی خود بر علیه بورژوازی مشکلتر و ناموثرتر خواهد بود. برای باقیاندن این اقشار، دولت سرمایه‌داری روزانه از پلیس، ارتش، زندان، قانون و... که دست پخت مستقیم خود آنها هستند استفاده می‌کند. سازمانهای نژادی ابزارهای سرکوب دیگری هستند که برای این امر بکار گرفته شده و تقویت می‌شوند. حتی اگر دولت بورژوازی خود مستقیماً دست به ایجاد آنها نزده باشد. حقیقت این است که تبلیغات مسموم کنند (ضد "سیاه"، ضد "خارجی" و ضد "مهاجر" که توسط دولت بورژوازی در این دنیای "متمدن" سازمان داده شده و حذف وسیع

خدمات اجتماعی یکی از نتایج آن است تغذیه فکری این سازمانهای نژاد پرستانه است. حقیقت این است که این تبلیغات و کلاً ترویج تفکر بورژوائی در جامعه از ماهیت طبقه سرمایه‌داری نشأت می‌گیرد و این تفکر بورژوائی در جامعه است که عامل زدودن عشق و علاقه به توده‌ها بوده و کینه و نفرت به هم نوع را تقویت می‌کند. این تفکر بورژوائی است که از انسان یک گرگ درنده خو می‌سازد تا بتواند به طبقه خود خدمت کند. تا زمانی که طبقه مولد این تفکر در جامعه وجود داشته باشد گرگ انسان ادامه حیات خواهد داد حتی در سالهای آخر قرن بیستم.

اساس دیپلماسی...

اسلامی با همین سیاست اسلامی به تجزیه در مبارزه مردم فلسطین مشغول است که مبارزه ملی آنها را به مبارزه امت مسلمان خلاصه کرده است و آنرا به تجزیه کشیده است.

همین جنگ مذهبی و تحلیل مسایل از دیدگاه اسلام ناب محمدی خسارتش را در کلیه امور و از جمله در امر دیپلماسی به ایران زده است. پس از انقلاب با همین روش احماقانه کادرهای متخصص غیر مذهبی و با ایمان را اخراج کردند و بجای آنها نوحه خوانهای شیعه حجره‌های بازار تهران و قم را نشاندند و به ماموریتهای دیپلماتیک اعزام کردند. این عده احماق مذهبی و یا ظاهر فریبان ارقه بودند که خود فروشی کرده و یا خوراک دستگاههای جاسوسی بیگانه شده و توانائی حفظ اسرار مملکت را نداشتند. از این بابت از برکت اسلام ناب محمدی خسارت جبران ناپذیری به مردم میهن ما وارد شد. تنها سرنگونی این رژیم می‌تواند تامين کننده بقاء ایران باشد.

از کمک‌هایتان متشکریم

آبپور - از آلمان ۱۰۰ مارک

کد ۲۵۱ از آلمان ۵۰ مارک

از پاریس ۳۰۰۰ فرانک

از پاریس ۵۰ دلار

پیمان از سویس ۶۰ فرانک

توفیق ۵۰۰ کرون سوئد

نبی ۳۰۰ کرون سوئد

به یاد حمید ۵۰۰ کرون سوئد

جان‌برا ۳۰۰ کرون سوئد

بابا ۳۰۰ کرون سوئد

عرفانیان ۳۰۰ کرون سوئد

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی (۴) گذار مسالمت آمیز

حزبی و فرهنگستان علوم شوروی، مدعی می‌شود که "احراز اکثریت در مجلس و تبدیل آن به یک ارگان توده‌ای با موجودیت یک جنبش نیرومند انقلابی داخل کشور به معنی درهم شکستن ماشین نظامی و بروکراسی بورژوازی و تشکیل دولت پرولتری نوین توده‌ای در شکل پارلمانی است."

خروشچف از امکان صحبت می‌کند تا مخالف را فریب دهد. لیکن آنچه که وی منظور دارد و آنرا در عمل پیاده ادامه در صفحه ۶

"توفان" و پیش نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست (۴)

رویزیونیست‌ها به سوسیالیسم که ما امروز نتایج تلخ آن را که یکباره از هوا نیامده می‌بینیم. این است که فدائیان در تمام تجربه‌اندوژیهای خود از گذشته به راه خطا و خطای جبران ناپذیر و خطرناک می‌روند. فرار از بررسی و بحث گذشته همین عواقب را نیز بدنبال دارد. البته اقتصاد متمرکز به تنهایی ماهیت تولید را تعیین نمی‌کند. مهم این است که تولید با چه هدفی صورت می‌گیرد. اگر تولید در خدمت کسب سود از طریق ادامه در صفحه ۸

یکی دیگر از تره‌های روزیونیستی خروشچف مسئله گذار مسالمت آمیز بود. این بدان مفهوم بود که پرولتاریا می‌تواند بدون توسل به قهر با توسل به مسالمت، ماشین دولتی را از چنگ بورژوازی بدر آورد و بر مسند قدرت تکیه زند. خروشچف بر این نظر بود که امکان گذار مسالمت آمیز از طریق کسب اکثریت در پارلمان و گرفتن ماشین دولتی وجود دارد.

خروشچف در ادامه و گسترش این تئوری در سخنرانی ۶ ژانویه ۱۹۶۱ در جلسه سازمانهای حزبی مدرسه

اتحاد فدائیان کمونیست در پیش نویس طرح برنامه و اساسنامه خود می‌آورد:

"تجربه سوسیالیسم در قرن بیستم نشان می‌دهد که اقتصاد برنامه‌ریزی شده متمرکز به تنهایی از پویائی لازم برای نوآوری در عرصه تولید برخوردار نیست و در دراز مدت به رکود اقتصادی منجر خواهد شد. (ص ۱۲ برنامه).

آنچه که فدائیان تجربه سوسیالیسم در قرن بیستم می‌نامند هیچ چیز دیگری نیست جز خیانت

کشتار ۲۵ دانش آموز و ده‌ها زخمی محصول دولتمندان آمریکاست

ادامه در صفحه ۹

«ضرورت انحلال سپاه پاسداران»

دفاع از حکومت استبداد دینی و سرکوب مخالفان حکومت روحانیون و ولایت فقیه. پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، فرماندهان بالای سپاه موفق شدند یکی از بزرگترین امتیازات را از روحانیون و بازار بگیرند. این امتیازات در ظاهر عوامفریبانه «افزایش خودکفایی سپاه و بالا بردن آمادگی آن» صورت گرفت و به این ترتیب تلاش شد تا سپاه از نظارت دولت و قوه مقننه خارج شده و دست سپاه در استفاده از هر سیاست و اهرمی برای تأمین بودجه مورد نیازش باز گذاشته ادامه در صفحه ۵

خوانندگان گرامی! اعلامیه‌ای که ذیلاً ملاحظه می‌فرمایید، به وسیله نیروهای مبارز در ایران به صورت شبانه توزیع گردیده است.

آن‌ها در این اعلامیه بر ضرورت انحلال سپاه پاسداران به عنوان یک شعار ترویجی تکیه می‌کنند. این سپاه همان سپاهی است که سازمان چریک‌های فدایی (اکثریت) می‌خواستند آن را به سلاح سنگین مجهز کنند. ما برای اطلاع خوانندگان «توفان» این اعلامیه را در نشریه درج می‌کنیم.

«سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نهادی است با هدف

TOUFAN

توفان

Nr. 55 June. 99

اساس دیپلماسی ایران تغییری نکرده است

یکی دیگر از خطرات تکیه بر اسلام در امر سیاست را ما می‌توانیم در زمینه تجاوز امپریالیستها به یوگسلاوی مشاهده کنیم. وقتی امپریالیستها مسئله تقسیم یوگسلاوی را طرح کردند و با تمام قوا کوشیدند، اسلونی، کرواسی، بوسنی هرزگوین و در حال حاضر کوسوو را از یوگسلاوی جدا کرده این کشور را تجزیه نمایند، بدنبال مشتی ابله سیاسی گشتند که وظیفه تأمین مالی و انسانی این کار را بعهده بگیرند. نامزد این کار سفیخانه اسلام ناب محمدی شد. ممالک اسلامی و در درجه اول ایران که نه سر پیاز است و نه ته پیاز حاضر شد از بودجه ناچیز مملکت و جان افرادش مایه بگذارد تا امپریالیسم به خواسته‌های خود برسد. آمریکا که ناظر بود تا کسی از راه دریائی کمکی به بوسنیه نرساند چشمش را شادمانه بر روی کمکهای احمقانه ایران بسته بود تا خواسته‌های شیطان بزرگ را با دست اسلام عزیز بانجام برساند. امروز نیز با روی کار آمدن آقای خاتمی همان آش است و همان کاسه.

امپریالیسم آمریکا و ناتو بدنبال تجزیه یوگسلاوی هستند و ملایان ابله به جای آنکه درک کنند این توطئه برای نفی تمامیت ارضی کشورها و نفی حقوق ملل است مرتب آب به آسیاب امپریالیستها می‌ریزند و در بوقهای تبلیغاتی خود به دنبال حمایت از مسلمانهای کوسوو هستند. در ایران برای آنها پول جمع می‌کنند و تجاوز به یوگسلاوی را عملاً تأیید می‌کنند. جمهوری

ادامه در صفحه ۱۱

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر